

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

سبب الفرایش سرود قزاقان جهان خباب کا شیخ جلالی صاحب نام کرکس



پس منجست محمد وزیر پانجام شیر حسن صاحب شرم مطبع سید ابیکو اندرین سال

آوردی کجا این مطبع که در این مطبع

فهرست مضامین مندرج در کتاب فلسفه نامیه که ششمین مرتبه است	
باب اول در اسمای الکی که در تحریر عبارت در مضامین مختلفه بکار آید	
مات ششگانه اشکال لغات مختلفه مع الفاظ و عباراتی منجمله بر لغت و در آن معنی و در هر فصل هفت	
فصل ۱ در اسمای کونین	فصل ۱ در تشریح اسمای متعلقات عالم
فصل ۲ در اسمای انشایی که عبارت تعلق دارد	فصل ۲ در اسمای جهات یعنی اطراف
فصل ۳ در اسمای اوقات	فصل ۳ در اسمای ایام و فصول
فصل ۴ در اسمای شمع و قمری که از اعراب هم گویند	فصل ۴ در اسمای شمس که از زبان اعراب می آید
فصل ۵ در اسمای زمین و متعلقا آنها	فصل ۵ در اسمای موجودات مختلفه
فصل ۶ در اسمای اشیاء مختلفه عالم	فصل ۶ در اسمای خلقت سماوی
فصل ۷ در اسمای دوازده برج	فصل ۷ در اسمای خلقت هوایی و طوری
فصل ۸ در اسمای جانوران الکی	فصل ۸ در اسمای خرد و اعضا و اجزای انسان و حیوان
فصل ۹ در اسمای خیر و یکدیگر از اجسام الی علم اطلاق	فصل ۹ در اوقات افعال و حرکات و سکنات کائنات
فصل ۱۰ در اسمای کار و عربی و سید و غیره	فصل ۱۰ در اسمای قومها و اهل حرفه
فصل ۱۱ در اسمای اقربا	فصل ۱۱ در اسمای شاد و بیا
فصل ۱۲ در اسمای اشیاء الکی بجز از زوایا و غیره	فصل ۱۲ در اسمای غلات و غیره
فصل ۱۳ در اسمای طعام و غیره که شمس خورند	فصل ۱۳ در اسمای آلات تحریر و غیره
فصل ۱۴ در اسمای یکدیگر بخانه و کار بکار آید	فصل ۱۴ در اسمای آلات و لوازم و مصالح و شکاف
فصل ۱۵ در لغات بعضی روزمره که مقرر است	فصل ۱۵ در اسمای بعضی اشیای مفرد ریاض
فصل ۱۶ در اسمای کاشن و جنس نبات و اشجار و غیره	فصل ۱۶ در اسمای خلقت احوال و آلات
فصل ۱۷ در اسمای خلقت انسانی	

باب در بیان قوانین علم و صرف و بیان مقدار ضروری و ترکیب اشتقاق و مفید از مصادر و گردان آن و زمان آنرا شناسیدن بعد از شش و پنج مصدر	۴۱
باب الالف ششصد و یک	۴۲
باب الباء الفارسی ششصد و دو	۴۳
باب الجیم العربی ششصد و سه	۴۴
باب الخاء الفارسی ششصد و چهار	۴۵
باب الراء الفارسی ششصد و پنج	۴۶
باب السین الفارسی ششصد و شش	۴۷
باب الطاء الفارسی ششصد و هفت	۴۸
باب الزاء الفارسی ششصد و هشت	۴۹
باب الحاء الفارسی ششصد و نه	۵۰
باب الیمین الفارسی ششصد و ده	۵۱
باب النون الفارسی ششصد و یازده	۵۲
باب الفاء الفارسی ششصد و بیست	۵۳
باب کاف الفارسی ششصد و بیست و یک	۵۴
باب الجیم الفارسی ششصد و بیست و دو	۵۵
باب الخاء الفارسی ششصد و بیست و سه	۵۶
باب الراء الفارسی ششصد و بیست و چهار	۵۷
باب السین الفارسی ششصد و بیست و پنج	۵۸
باب الطاء الفارسی ششصد و بیست و شش	۵۹
باب الزاء الفارسی ششصد و بیست و هفت	۶۰
باب الحاء الفارسی ششصد و بیست و هشت	۶۱
باب الیمین الفارسی ششصد و بیست و نه	۶۲
باب النون الفارسی ششصد و بیست و ده	۶۳
باب الفاء الفارسی ششصد و بیست و یازده	۶۴
باب کاف الفارسی ششصد و بیست و بیست	۶۵
باب الجیم الفارسی ششصد و بیست و بیست و یک	۶۶
باب الخاء الفارسی ششصد و بیست و بیست و دو	۶۷
باب الراء الفارسی ششصد و بیست و بیست و سه	۶۸
باب السین الفارسی ششصد و بیست و بیست و چهار	۶۹
باب الطاء الفارسی ششصد و بیست و بیست و پنج	۷۰
باب الزاء الفارسی ششصد و بیست و بیست و شش	۷۱
باب الحاء الفارسی ششصد و بیست و بیست و هفت	۷۲
باب الیمین الفارسی ششصد و بیست و بیست و هشت	۷۳
باب النون الفارسی ششصد و بیست و بیست و نه	۷۴
باب الفاء الفارسی ششصد و بیست و بیست و ده	۷۵
باب کاف الفارسی ششصد و بیست و بیست و یازده	۷۶
باب الجیم الفارسی ششصد و بیست و بیست و بیست	۷۷
باب الخاء الفارسی ششصد و بیست و بیست و بیست و یک	۷۸
باب الراء الفارسی ششصد و بیست و بیست و بیست و دو	۷۹
باب السین الفارسی ششصد و بیست و بیست و بیست و سه	۸۰
باب الطاء الفارسی ششصد و بیست و بیست و بیست و چهار	۸۱
باب الزاء الفارسی ششصد و بیست و بیست و بیست و پنج	۸۲
باب الحاء الفارسی ششصد و بیست و بیست و بیست و شش	۸۳
باب الیمین الفارسی ششصد و بیست و بیست و بیست و هفت	۸۴
باب النون الفارسی ششصد و بیست و بیست و بیست و هشت	۸۵
باب الفاء الفارسی ششصد و بیست و بیست و بیست و نه	۸۶
باب کاف الفارسی ششصد و بیست و بیست و بیست و ده	۸۷
باب الجیم الفارسی ششصد و بیست و بیست و بیست و یازده	۸۸
باب الخاء الفارسی ششصد و بیست و بیست و بیست و بیست	۸۹
باب الراء الفارسی ششصد و بیست و بیست و بیست و بیست و یک	۹۰
باب السین الفارسی ششصد و بیست و بیست و بیست و بیست و دو	۹۱
باب الطاء الفارسی ششصد و بیست و بیست و بیست و بیست و سه	۹۲
باب الزاء الفارسی ششصد و بیست و بیست و بیست و بیست و چهار	۹۳
باب الحاء الفارسی ششصد و بیست و بیست و بیست و بیست و پنج	۹۴
باب الیمین الفارسی ششصد و بیست و بیست و بیست و بیست و شش	۹۵
باب النون الفارسی ششصد و بیست و بیست و بیست و بیست و هفت	۹۶
باب الفاء الفارسی ششصد و بیست و بیست و بیست و بیست و هشت	۹۷
باب کاف الفارسی ششصد و بیست و بیست و بیست و بیست و نه	۹۸
باب الجیم الفارسی ششصد و بیست و بیست و بیست و بیست و ده	۹۹
باب الخاء الفارسی ششصد و بیست و بیست و بیست و بیست و یازده	۱۰۰

بعضی قائل ہوں کہ
بریں تصویر ہے

عظاہری ۱۲

از خاستہ خان

و انیتا کی رات

برائے اور دانستاد

کلیف ماروا

دودھا دھوت

M.A. LIBRARY, A.M.U.

PE12990

ALIGARH

1799

1795

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

[illegible][illegible]

سے ان کے دربار میں داخل ہو کر یہ عرض کیا کہ

[illegible]

۱۴۳۰
 ۱۴۳۱
 ۱۴۳۲
 ۱۴۳۳
 ۱۴۳۴
 ۱۴۳۵
 ۱۴۳۶
 ۱۴۳۷
 ۱۴۳۸
 ۱۴۳۹
 ۱۴۴۰
 ۱۴۴۱
 ۱۴۴۲
 ۱۴۴۳
 ۱۴۴۴
 ۱۴۴۵
 ۱۴۴۶
 ۱۴۴۷
 ۱۴۴۸
 ۱۴۴۹
 ۱۴۵۰
 ۱۴۵۱
 ۱۴۵۲
 ۱۴۵۳
 ۱۴۵۴
 ۱۴۵۵
 ۱۴۵۶
 ۱۴۵۷
 ۱۴۵۸
 ۱۴۵۹
 ۱۴۶۰
 ۱۴۶۱
 ۱۴۶۲
 ۱۴۶۳
 ۱۴۶۴
 ۱۴۶۵
 ۱۴۶۶
 ۱۴۶۷
 ۱۴۶۸
 ۱۴۶۹
 ۱۴۷۰
 ۱۴۷۱
 ۱۴۷۲
 ۱۴۷۳
 ۱۴۷۴
 ۱۴۷۵
 ۱۴۷۶
 ۱۴۷۷
 ۱۴۷۸
 ۱۴۷۹
 ۱۴۸۰
 ۱۴۸۱
 ۱۴۸۲
 ۱۴۸۳
 ۱۴۸۴
 ۱۴۸۵
 ۱۴۸۶
 ۱۴۸۷
 ۱۴۸۸
 ۱۴۸۹
 ۱۴۹۰
 ۱۴۹۱
 ۱۴۹۲
 ۱۴۹۳
 ۱۴۹۴
 ۱۴۹۵
 ۱۴۹۶
 ۱۴۹۷
 ۱۴۹۸
 ۱۴۹۹
 ۱۵۰۰
 ۱۵۰۱
 ۱۵۰۲
 ۱۵۰۳
 ۱۵۰۴
 ۱۵۰۵
 ۱۵۰۶
 ۱۵۰۷
 ۱۵۰۸
 ۱۵۰۹
 ۱۵۱۰
 ۱۵۱۱
 ۱۵۱۲
 ۱۵۱۳
 ۱۵۱۴
 ۱۵۱۵
 ۱۵۱۶
 ۱۵۱۷
 ۱۵۱۸
 ۱۵۱۹
 ۱۵۲۰
 ۱۵۲۱
 ۱۵۲۲
 ۱۵۲۳
 ۱۵۲۴
 ۱۵۲۵
 ۱۵۲۶
 ۱۵۲۷
 ۱۵۲۸
 ۱۵۲۹
 ۱۵۳۰
 ۱۵۳۱
 ۱۵۳۲
 ۱۵۳۳
 ۱۵۳۴
 ۱۵۳۵
 ۱۵۳۶
 ۱۵۳۷
 ۱۵۳۸
 ۱۵۳۹
 ۱۵۴۰
 ۱۵۴۱
 ۱۵۴۲
 ۱۵۴۳
 ۱۵۴۴
 ۱۵۴۵
 ۱۵۴۶
 ۱۵۴۷
 ۱۵۴۸
 ۱۵۴۹
 ۱۵۵۰
 ۱۵۵۱
 ۱۵۵۲
 ۱۵۵۳
 ۱۵۵۴
 ۱۵۵۵
 ۱۵۵۶
 ۱۵۵۷
 ۱۵۵۸
 ۱۵۵۹
 ۱۵۶۰
 ۱۵۶۱
 ۱۵۶۲
 ۱۵۶۳
 ۱۵۶۴
 ۱۵۶۵
 ۱۵۶۶
 ۱۵۶۷
 ۱۵۶۸
 ۱۵۶۹
 ۱۵۷۰
 ۱۵۷۱
 ۱۵۷۲
 ۱۵۷۳
 ۱۵۷۴
 ۱۵۷۵
 ۱۵۷۶
 ۱۵۷۷
 ۱۵۷۸
 ۱۵۷۹
 ۱۵۸۰
 ۱۵۸۱
 ۱۵۸۲
 ۱۵۸۳
 ۱۵۸۴
 ۱۵۸۵
 ۱۵۸۶
 ۱۵۸۷
 ۱۵۸۸
 ۱۵۸۹
 ۱۵۹۰
 ۱۵۹۱
 ۱۵۹۲
 ۱۵۹۳
 ۱۵۹۴
 ۱۵۹۵
 ۱۵۹۶
 ۱۵۹۷
 ۱۵۹۸
 ۱۵۹۹
 ۱۶۰۰
 ۱۶۰۱
 ۱۶۰۲
 ۱۶۰۳
 ۱۶۰۴
 ۱۶۰۵
 ۱۶۰۶
 ۱۶۰۷
 ۱۶۰۸
 ۱۶۰۹
 ۱۶۱۰
 ۱۶۱۱
 ۱۶۱۲
 ۱۶۱۳
 ۱۶۱۴
 ۱۶۱۵
 ۱۶۱۶
 ۱۶۱۷
 ۱۶۱۸
 ۱۶۱۹
 ۱۶۲۰
 ۱۶۲۱
 ۱۶۲۲
 ۱۶۲۳
 ۱۶۲۴
 ۱۶۲۵
 ۱۶۲۶
 ۱۶۲۷
 ۱۶۲۸
 ۱۶۲۹
 ۱۶۳۰
 ۱۶۳۱
 ۱۶۳۲
 ۱۶۳۳
 ۱۶۳۴
 ۱۶۳۵
 ۱۶۳۶
 ۱۶۳۷
 ۱۶۳۸
 ۱۶۳۹
 ۱۶۴۰
 ۱۶۴۱
 ۱۶۴۲
 ۱۶۴۳
 ۱۶۴۴
 ۱۶۴۵
 ۱۶۴۶
 ۱۶۴۷
 ۱۶۴۸
 ۱۶۴۹
 ۱۶۵۰
 ۱۶۵۱
 ۱۶۵۲
 ۱۶۵۳
 ۱۶۵۴
 ۱۶۵۵
 ۱۶۵۶
 ۱۶۵۷
 ۱۶۵۸
 ۱۶۵۹
 ۱۶۶۰
 ۱۶۶۱
 ۱۶۶۲
 ۱۶۶۳
 ۱۶۶۴
 ۱۶۶۵
 ۱۶۶۶
 ۱۶۶۷
 ۱۶۶۸
 ۱۶۶۹
 ۱۶۷۰
 ۱۶۷۱
 ۱۶۷۲
 ۱۶۷۳
 ۱۶۷۴
 ۱۶۷۵
 ۱۶۷۶
 ۱۶۷۷
 ۱۶۷۸
 ۱۶۷۹
 ۱۶۸۰
 ۱۶۸۱
 ۱۶۸۲
 ۱۶۸۳
 ۱۶۸۴
 ۱۶۸۵
 ۱۶۸۶
 ۱۶۸۷
 ۱۶۸۸
 ۱۶۸۹
 ۱۶۹۰
 ۱۶۹۱
 ۱۶۹۲
 ۱۶۹۳
 ۱۶۹۴
 ۱۶۹۵
 ۱۶۹۶
 ۱۶۹۷
 ۱۶۹۸
 ۱۶۹۹
 ۱۷۰۰
 ۱۷۰۱
 ۱۷۰۲
 ۱۷۰۳
 ۱۷۰۴
 ۱۷۰۵
 ۱۷۰۶
 ۱۷۰۷
 ۱۷۰۸
 ۱۷۰۹
 ۱۷۱۰
 ۱۷۱۱
 ۱۷۱۲
 ۱۷۱۳
 ۱۷۱۴
 ۱۷۱۵
 ۱۷۱۶
 ۱۷۱۷
 ۱۷۱۸
 ۱۷۱۹
 ۱۷۲۰
 ۱۷۲۱
 ۱۷۲۲
 ۱۷۲۳
 ۱۷۲۴
 ۱۷۲۵
 ۱۷۲۶
 ۱۷۲۷
 ۱۷۲۸
 ۱۷۲۹
 ۱۷۳۰
 ۱۷۳۱
 ۱۷۳۲
 ۱۷۳۳
 ۱۷۳۴
 ۱۷۳۵
 ۱۷۳۶
 ۱۷۳۷
 ۱۷۳۸
 ۱۷۳۹
 ۱۷۴۰
 ۱۷۴۱
 ۱۷۴۲
 ۱۷۴۳
 ۱۷۴۴

در مقام اول در اسماء الهی جلالت بخواه اول از خطای باطن خلایق از حق نادر
در مقام اول در اسماء الهی جلالت بخواه اول از خطای باطن خلایق از حق نادر
در مقام اول در اسماء الهی جلالت بخواه اول از خطای باطن خلایق از حق نادر

باب اول در اسماء الهی جلالت بخواه اول از خطای باطن خلایق از حق نادر

منعم شایسته غفار شفیق کرم عظیم حاضر ناظم نام حافظ خیر بصیر قدیر رافع البلیا علام الغیوب
مدرک حاکم خلاف فعال حکیم حکیم جهان آفرین جان بخش حی شمیم مرید آفریننده غفور
خفیه عطف روف لطیف انیر ویزان سبحان اصد الودود وادار عادل حجاب
ضمیم قهار کبریا چون و بحر اجمع و سبع داور مهمل و اجمال سبب الاسباب مجرب عطا
و آسب البطیات فاضلی کما جات رافع الدرجات کافی الیهام عظیم علام عالم شافی رب
بروردگار الهی فتح باب دوم در اسماء عالم و مطلع و اوقاد و اشیا عالم
در مقام اول در اسماء الهی جلالت بخواه اول از خطای باطن خلایق از حق نادر

فصل اول در اسماء عالم جهان گویا انفاق عالم کائنات

لکونات موجودات مخلوقات و درین کتب نشانین دنیا گیتی سراسی الفناء و الانقضاء
و القلب اقلانی و ازنا پاید مرز و آخرت عقیبتی الیقینا آخرت آخری خلق خلایق
اندام و اسیر بر یاغی شهادت و صل و هم در شرح عالم و حجاب و حجابات الیم یا کائنات ملک

در مقام اول در اسماء الهی جلالت بخواه اول از خطای باطن خلایق از حق نادر
در مقام اول در اسماء الهی جلالت بخواه اول از خطای باطن خلایق از حق نادر
در مقام اول در اسماء الهی جلالت بخواه اول از خطای باطن خلایق از حق نادر

در مقام اول در اسماء الهی جلالت بخواه اول از خطای باطن خلایق از حق نادر
در مقام اول در اسماء الهی جلالت بخواه اول از خطای باطن خلایق از حق نادر
در مقام اول در اسماء الهی جلالت بخواه اول از خطای باطن خلایق از حق نادر

۱۹۸۶

۴
 ۵
 ۶
 ۷
 ۸
 ۹
 ۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

باسم بآلایست ز فرزند شیب یارین فرد فرزند غول خاک خاکرود و نه گنبد سوار نامی

فصل چهارم اسماء اجابت جهت سمت سوی طرف جانب و جنب صورتی در

شرق مغرب جنوب شمال است کسی که گشته قابل و بر و است چنین بیند چپ پیکر

برای ششین عقب و قبل سالت ششین تخت کشیدت فون تحت این طرف

بسم الله الرحمن الرحيم
 فصل پنجم در اسامی اوقات عمر و مقتضای این کتاب
 در این فصل در اسامی اوقات عمر و مقتضای این کتاب
 در این فصل در اسامی اوقات عمر و مقتضای این کتاب

۱۲۸۰
 ۱۲۸۱
 ۱۲۸۲
 ۱۲۸۳
 ۱۲۸۴
 ۱۲۸۵
 ۱۲۸۶
 ۱۲۸۷
 ۱۲۸۸
 ۱۲۸۹
 ۱۲۹۰
 ۱۲۹۱
 ۱۲۹۲
 ۱۲۹۳
 ۱۲۹۴
 ۱۲۹۵
 ۱۲۹۶
 ۱۲۹۷
 ۱۲۹۸
 ۱۲۹۹
 ۱۳۰۰
 ۱۳۰۱
 ۱۳۰۲
 ۱۳۰۳
 ۱۳۰۴
 ۱۳۰۵
 ۱۳۰۶
 ۱۳۰۷
 ۱۳۰۸
 ۱۳۰۹
 ۱۳۱۰
 ۱۳۱۱
 ۱۳۱۲
 ۱۳۱۳
 ۱۳۱۴
 ۱۳۱۵
 ۱۳۱۶
 ۱۳۱۷
 ۱۳۱۸
 ۱۳۱۹
 ۱۳۲۰
 ۱۳۲۱
 ۱۳۲۲
 ۱۳۲۳
 ۱۳۲۴
 ۱۳۲۵
 ۱۳۲۶
 ۱۳۲۷
 ۱۳۲۸
 ۱۳۲۹
 ۱۳۳۰
 ۱۳۳۱
 ۱۳۳۲
 ۱۳۳۳
 ۱۳۳۴
 ۱۳۳۵
 ۱۳۳۶
 ۱۳۳۷
 ۱۳۳۸
 ۱۳۳۹
 ۱۳۴۰
 ۱۳۴۱
 ۱۳۴۲
 ۱۳۴۳
 ۱۳۴۴
 ۱۳۴۵
 ۱۳۴۶
 ۱۳۴۷
 ۱۳۴۸
 ۱۳۴۹
 ۱۳۵۰
 ۱۳۵۱
 ۱۳۵۲
 ۱۳۵۳
 ۱۳۵۴
 ۱۳۵۵
 ۱۳۵۶
 ۱۳۵۷
 ۱۳۵۸
 ۱۳۵۹
 ۱۳۶۰
 ۱۳۶۱
 ۱۳۶۲
 ۱۳۶۳
 ۱۳۶۴
 ۱۳۶۵
 ۱۳۶۶
 ۱۳۶۷
 ۱۳۶۸
 ۱۳۶۹
 ۱۳۷۰
 ۱۳۷۱
 ۱۳۷۲
 ۱۳۷۳
 ۱۳۷۴
 ۱۳۷۵
 ۱۳۷۶
 ۱۳۷۷
 ۱۳۷۸
 ۱۳۷۹
 ۱۳۸۰
 ۱۳۸۱
 ۱۳۸۲
 ۱۳۸۳
 ۱۳۸۴
 ۱۳۸۵
 ۱۳۸۶
 ۱۳۸۷
 ۱۳۸۸
 ۱۳۸۹
 ۱۳۹۰
 ۱۳۹۱
 ۱۳۹۲
 ۱۳۹۳
 ۱۳۹۴
 ۱۳۹۵
 ۱۳۹۶
 ۱۳۹۷
 ۱۳۹۸
 ۱۳۹۹
 ۱۴۰۰
 ۱۴۰۱
 ۱۴۰۲
 ۱۴۰۳
 ۱۴۰۴
 ۱۴۰۵
 ۱۴۰۶
 ۱۴۰۷
 ۱۴۰۸
 ۱۴۰۹
 ۱۴۱۰
 ۱۴۱۱
 ۱۴۱۲
 ۱۴۱۳
 ۱۴۱۴
 ۱۴۱۵
 ۱۴۱۶
 ۱۴۱۷
 ۱۴۱۸
 ۱۴۱۹
 ۱۴۲۰
 ۱۴۲۱
 ۱۴۲۲
 ۱۴۲۳
 ۱۴۲۴
 ۱۴۲۵
 ۱۴۲۶
 ۱۴۲۷
 ۱۴۲۸
 ۱۴۲۹
 ۱۴۳۰
 ۱۴۳۱
 ۱۴۳۲
 ۱۴۳۳
 ۱۴۳۴
 ۱۴۳۵
 ۱۴۳۶
 ۱۴۳۷
 ۱۴۳۸
 ۱۴۳۹
 ۱۴۴۰
 ۱۴۴۱
 ۱۴۴۲
 ۱۴۴۳
 ۱۴۴۴
 ۱۴۴۵
 ۱۴۴۶
 ۱۴۴۷
 ۱۴۴۸
 ۱۴۴۹
 ۱۴۵۰
 ۱۴۵۱
 ۱۴۵۲
 ۱۴۵۳
 ۱۴۵۴
 ۱۴۵۵
 ۱۴۵۶
 ۱۴۵۷
 ۱۴۵۸
 ۱۴۵۹
 ۱۴۶۰
 ۱۴۶۱
 ۱۴۶۲
 ۱۴۶۳
 ۱۴۶۴
 ۱۴۶۵
 ۱۴۶۶
 ۱۴۶۷
 ۱۴۶۸
 ۱۴۶۹
 ۱۴۷۰
 ۱۴۷۱
 ۱۴۷۲
 ۱۴۷۳
 ۱۴۷۴
 ۱۴۷۵
 ۱۴۷۶
 ۱۴۷۷
 ۱۴۷۸
 ۱۴۷۹
 ۱۴۸۰
 ۱۴۸۱
 ۱۴۸۲
 ۱۴۸۳
 ۱۴۸۴
 ۱۴۸۵
 ۱۴۸۶
 ۱۴۸۷
 ۱۴۸۸
 ۱۴۸۹
 ۱۴۹۰
 ۱۴۹۱
 ۱۴۹۲
 ۱۴۹۳
 ۱۴۹۴
 ۱۴۹۵
 ۱۴۹۶
 ۱۴۹۷
 ۱۴۹۸
 ۱۴۹۹
 ۱۵۰۰
 ۱۵۰۱
 ۱۵۰۲
 ۱۵۰۳
 ۱۵۰۴
 ۱۵۰۵
 ۱۵۰۶
 ۱۵۰۷
 ۱۵۰۸
 ۱۵۰۹
 ۱۵۱۰
 ۱۵۱۱
 ۱۵۱۲
 ۱۵۱۳
 ۱۵۱۴
 ۱۵۱۵
 ۱۵۱۶
 ۱۵۱۷
 ۱۵۱۸
 ۱۵۱۹
 ۱۵۲۰
 ۱۵۲۱
 ۱۵۲۲
 ۱۵۲۳
 ۱۵۲۴
 ۱۵۲۵
 ۱۵۲۶
 ۱۵۲۷
 ۱۵۲۸
 ۱۵۲۹
 ۱۵۳۰
 ۱۵۳۱
 ۱۵۳۲
 ۱۵۳۳
 ۱۵۳۴
 ۱۵۳۵
 ۱۵۳۶
 ۱۵۳۷
 ۱۵۳۸
 ۱۵۳۹
 ۱۵۴۰
 ۱۵۴۱
 ۱۵۴۲
 ۱۵۴۳
 ۱۵۴۴
 ۱۵۴۵
 ۱۵۴۶
 ۱۵۴۷
 ۱۵۴۸
 ۱۵۴۹
 ۱۵۵۰
 ۱۵۵۱
 ۱۵۵۲
 ۱۵۵۳
 ۱۵۵۴
 ۱۵۵۵
 ۱۵۵۶
 ۱۵۵۷
 ۱۵۵۸
 ۱۵۵۹
 ۱۵۶۰
 ۱۵۶۱
 ۱۵۶۲
 ۱۵۶۳
 ۱۵۶۴
 ۱۵۶۵
 ۱۵۶۶
 ۱۵۶۷
 ۱۵۶۸
 ۱۵۶۹
 ۱۵۷۰
 ۱۵۷۱
 ۱۵۷۲
 ۱۵۷۳
 ۱۵۷۴
 ۱۵۷۵
 ۱۵۷۶
 ۱۵۷۷
 ۱۵۷۸
 ۱۵۷۹
 ۱۵۸۰
 ۱۵۸۱
 ۱۵۸۲
 ۱۵۸۳
 ۱۵۸۴
 ۱۵۸۵
 ۱۵۸۶
 ۱۵۸۷
 ۱۵۸۸
 ۱۵۸۹
 ۱۵۹۰
 ۱۵۹۱
 ۱۵۹۲
 ۱۵۹۳
 ۱۵۹۴

بکین صبح کا سحر علی الصبح باد باد بادان شام مسافر روز ویر روز ویر روز ویر

بایست که پیش از این که به این کتاب دست نهاده اند در این باره تحقیق نمایند و در این باره تحقیق نمایند و در این باره تحقیق نمایند

جمعہ آدنیہ ہفتہ عشرہ ایام مہاسی عربی

[illegible]

1

د یو آینه منی تخرین اولن کوشن شاگوشن خلاصه کوشن طلقه کوشن صحنه

فصل پنجم در بیان احوال و عیال و فرزندان و غیره
فصل ششم در بیان احوال و عیال و فرزندان و غیره
فصل هفتم در بیان احوال و عیال و فرزندان و غیره
فصل هشتم در بیان احوال و عیال و فرزندان و غیره
فصل نهم در بیان احوال و عیال و فرزندان و غیره
فصل دهم در بیان احوال و عیال و فرزندان و غیره
فصل یازدهم در بیان احوال و عیال و فرزندان و غیره
فصل بیستم در بیان احوال و عیال و فرزندان و غیره

حاج سبلی گوناوی خلق حلقه کارنگری عنق سبلی بروت کویه تیش محاسن فقار

شفت لب و بلان دین زبان لسان زنج زرخندان غنقب کفت ووش تحت کفت

الط ساعد زنده علی زنده سفل بدست کفست الب لعل بر اغوش کبار شیت انگشت امان

اصبع زراگشت سبابه و سفل اخضر بنظر طفر ناخن تر قوه تر توین سینه صد پستان ندری

قص نظر فقر ضلع جنب تپلو شکم ناف کمر سینه میان شش ریه قلب دل ضمیر مراره تلخه

کد یک کمال سبز سقده تم سقده استاده حمله آورده اشکنه کلیه گره غشا شانه غانه

عصص ساق سرین کفگناه ران نخند زانو کعب شتا کنگ قدم پاشنه پا کنا پشت پا

فصل هفتم در بیان احوال و عیال و فرزندان و غیره

بصارت باصره ذوق ذائقه لمس لک سینه شامه خطر فکر زک خیال مهم قیاس مخاطه لفت رلیق

براق آواز زدا باگ صوت اصوات صدای سخن آسمان فصاحت بلا لغت قفاحت حواس

پوشش اوساک خرو قل دوش پیش نظر نگاه چشم خنده غمزه ایما زهر

فصل پنجم در بیان احوال و عیال و فرزندان و غیره
فصل ششم در بیان احوال و عیال و فرزندان و غیره
فصل هفتم در بیان احوال و عیال و فرزندان و غیره
فصل هشتم در بیان احوال و عیال و فرزندان و غیره
فصل نهم در بیان احوال و عیال و فرزندان و غیره
فصل دهم در بیان احوال و عیال و فرزندان و غیره
فصل یازدهم در بیان احوال و عیال و فرزندان و غیره
فصل بیستم در بیان احوال و عیال و فرزندان و غیره

فصل پنجم در بیان احوال و عیال و فرزندان و غیره

فصل ششم در بیان احوال و عیال و فرزندان و غیره

فصل هفتم در بیان احوال و عیال و فرزندان و غیره

فصل هشتم در بیان احوال و عیال و فرزندان و غیره

فصل نهم در بیان احوال و عیال و فرزندان و غیره

فصل دهم در بیان احوال و عیال و فرزندان و غیره

فصل یازدهم در بیان احوال و عیال و فرزندان و غیره

فصل بیستم در بیان احوال و عیال و فرزندان و غیره

پتان شش مجور فیض کرم سخاوت بخش محمد حاکمیت عفت عدالت

[illegible]

لوگوں کو جو منتخب و سرکار الیٰ اودتہ لشکر و بیہیم بنیم پادشاہ منتخب یکساں ہر اڑتا فوق ان تا بایک کمرہ از فرمودہ امپری و کردی بادشاہ ازیر

هشتاد و دو و هشتاد و سه و هشتاد و چهار و پنجاه و هشتاد و شش و هشتاد و هفت

شماره شصت و نه نواد یک نفر بود و دوازده نفر و چهار نفر و پنج نفر و شش نفر و هفت نفر
مبلغه مبلغه مبلغه مبلغه مبلغه

دو روز و نه صد نهار سال که کسان عدا و عربی و اصفهان ثلث اربع خنجره شسته و سبعة هزار
 سینه و نه صد و نه روز و نه صد نهار سال که کسان عدا و عربی و اصفهان ثلث اربع خنجره شسته و سبعة هزار
 سینه و نه صد و نه روز و نه صد نهار سال که کسان عدا و عربی و اصفهان ثلث اربع خنجره شسته و سبعة هزار

تسع عشر عشرين اثنين ستمين ثمانين اربعه خند خندين خندا سيار كشيروا وانا

فنون یاد دیش تمام جمله علم اندک نیم ابعده از دحام کرده و بهجوم طائفه جماعه فوج لشکر خود و

کاکه ضعیف ناکوان پیر شیخ بزاجوان شایع معمر کلان همسر مرتضی اولی شهنشاه شهنشاه شهنشاه

سلطان ملک شاه خاقان تاجدار جهاندار سالار شهباز تاج کشورستان وزیر نایب منشی میرزا ناصر
۵ ۴ ۳ ۲ ۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱

شی الماک صمد الصدور ناظر محنه کو تو ال عیس خواجه بولی شہیدہ غلام کثیر کنیر کنیر خالق مینا

پاکستان کی بنیادیں

از سقا قوما و اهل حرفه کاروان باز از ارکان سیر رسید شیخ مرزا از افغان هزاره و از اهل

[illegible]

Handwritten notes in Persian script at the bottom of the page.

وہی ہے جس نے ان کو اپنا گھر بنا لیا تھا۔

[illegible][illegible]

[illegible]

دروغین بر و دروغ سپاه دروغین تلخ تلخ شیرین ترش ترش شیرین شادمانی دروغها که
 تلخ فصل است و ششم در استاکات تحریر و تحریر و تلخ تلخ تلخ تلخ تلخ تلخ تلخ
 شکر کار و قلمش از کنگ خایسک و فتن سوزن در وجه تشریف سندان شایسته آره آره
 کسی در جبهه شرف از انقاره کوش و بل حکم جنگ فصل سبب در رسمای شرفیات
 طعنه برین عود و بل سمارین و بل سمارین و بل سمارین و بل سمارین و بل سمارین
 غریب بر و زین آسمان با کوش و زین کباب و زین کباب و زین کباب و زین کباب و زین کباب
 قضا بر و زین آسمان با کوش و زین کباب و زین کباب و زین کباب و زین کباب
 دیک کلمه ششگانه از قفس کوه و بل سمارین و بل سمارین و بل سمارین و بل سمارین
 جلا جل غلغله انان با و سمارین و بل سمارین و بل سمارین و بل سمارین و بل سمارین
 ملطمت سمارین و بل سمارین و بل سمارین و بل سمارین و بل سمارین و بل سمارین
 در استاکات و زین کباب و زین کباب و زین کباب و زین کباب و زین کباب

دروغین بر و دروغ سپاه دروغین تلخ تلخ شیرین ترش ترش شیرین شادمانی دروغها که
 تلخ فصل است و ششم در استاکات تحریر و تحریر و تلخ تلخ تلخ تلخ تلخ تلخ تلخ
 شکر کار و قلمش از کنگ خایسک و فتن سوزن در وجه تشریف سندان شایسته آره آره
 کسی در جبهه شرف از انقاره کوش و بل حکم جنگ فصل سبب در رسمای شرفیات
 طعنه برین عود و بل سمارین و بل سمارین و بل سمارین و بل سمارین و بل سمارین
 غریب بر و زین آسمان با کوش و زین کباب و زین کباب و زین کباب و زین کباب
 قضا بر و زین آسمان با کوش و زین کباب و زین کباب و زین کباب و زین کباب
 دیک کلمه ششگانه از قفس کوه و بل سمارین و بل سمارین و بل سمارین و بل سمارین
 جلا جل غلغله انان با و سمارین و بل سمارین و بل سمارین و بل سمارین و بل سمارین
 ملطمت سمارین و بل سمارین و بل سمارین و بل سمارین و بل سمارین و بل سمارین
 در استاکات و زین کباب و زین کباب و زین کباب و زین کباب و زین کباب

[illegible]

[illegible][illegible]

القاب عالمه اتفقت خلائق و کائنات علم و معلوم حضرت سرور بصاحب سلمه امده نما
 بعد ابرای گلدسته بندگی و توالت غنهای پرستندگی معروض میدارد القاب پایستی
 و تهور بنا و غلامی نقطه عرضی رسیده و بنظر گذشت کاشف متمسک گشت میباید که همواره
 به تسلیم و کونگی حالات انجا مطلع نموده باشند زیاده چه القاب پدر سایه یزدانیه صفا قبله خود
 خدا یگان ظل خلیل رحمت ایزد سبحان حضرت ولی نعمی صاحب بر سر فرزندان مخلصه مستدام باد
 خودی غلامی آداب تسلیمات نماید و کوشش متعقد اینها آورده معروض میدارد القاب یک
 لایهای فرزندان و معاونان ایشان صاحب قبله خداوند یکتا مان ابلی عظمی ولی نعمی اودام الله تعالی
 بعد از اوستی آداب فرزندی و گذارش قواعد عقیده قندی معروض بودت اقبال بیعی اجلال برساند
 ایضا قبله صوری و صومعی کعبه ملا بری و باطنی حضرت ولی نعمی صاحب طله العالی قدوسی ملا سله
 بعد از اوستی آداب تسلیمات فرادان کوشش ابلی بایان معروضی مهر نگاشته میگردد اند القاب
 پیسر سرنایه تجارت عمر و زندگانی و عیشای هنگام حیرانی و توانائی و زود عمره ایضا بر فرودار نور الله تعالی
 فرخنده الطوار سعادست آثار طوبی و ایضا نور البصر تحت جگر قره العین غلامی در حمایت آبرو
 بوده مشا و کام باشند بعد از عقیقه و امیه که دوام در زبان است کشتوف خاطر عسیر زیاده
 ایضا بر خور در نور الابصار ملا سله زود عمره و قدره پس از دعای طوبی و حیات
 مطالع نماید ایضا بر خور در سعادست الطوار طوبی و قدره بعد از عودت فرید حیات ترقید جفا
 واضح باد القاب ما و رسایه عاصمت پیرایه و الله صاحب شقه کعبه ترنار کفستر زندان
 مخلصه مستدام باد عین قدوسی را انگلونه آداب و تسلیمات نور انگین ساخته معروض میدارد
 ایضا و الله صاحب خداوند خدایگان مد ظله العالی گلهای کوشش و تسلیمات را نشیب
 سر نفاخر ساخته معروض نماید جناب میدارد ایضا محمد متین عقیق سوره سدره
 عصمت و الله صاحب قبله گاهی خداوندی پرورش فرماید نور لادن طنسل گستر فوق
 نیاز زندان مریم زمان مدد مند ظلهما جبین فرزندی بنجاک اراد و متقدمی نور انگین ساخته
 متمسک زبده انجمن فیض باب سیکر و القاب برادر کلان اخوان صاحب
 مستحق برادران سلامت بعد از طهار مراتب نیاز مستندی و تنهای

مع دینه بنیاد
 بایک در سینه
 انانی با کور کردن
 پای غیور شده
 از ان افشا
 بنی کشف و ان
 سله معقبان
 کلام است و در این
 از ان که هر دو
 عیون و از ان
 و قیوسف و ابراهیم
 دست به کشتن
 شمس و طاهر
 کل غلامی
 در سینه
 بایک در سینه
 از ان افشا
 بنی کشف و ان
 سله معقبان
 کلام است و در این
 از ان که هر دو
 عیون و از ان
 و قیوسف و ابراهیم
 دست به کشتن
 شمس و طاهر
 کل غلامی

القاب
 کلام
 از ان

محو مشایخ و تجلیات نامتناهی قبله و این است که فیض و ام و فضائل سیر از اقطار آرد
 غیر از اینست و آنکه سار و عرض باریان و در بار فیض آنرا میرساند القاب و آداب استوار
 و استقامت استوار است اینست منظر فیض است و معنی فضائل نامتناهی سایه فضائل پر کمال ایزدی ظلال
 آن فضائل است و اینست سرمدی محو علم و عمل مرکز در باب بیان منافع کمالات بینان مجموع منوعات
 تراوان حضرت مخدوم صاحب قبله و کعبه مکرم و محترم و امام فاضل ابدال در سر کشته کشای احاطه دل و عقده
 کشای مشکل بود و برینا برقی مستفیضان عقیدت نشان ظلال گستر باز بعد تقدیم نوزدهم غم و غم
 نیم مرتب غرضت مطالب ضروری عرض میدارد و ایضا منافع تفصیلات نظر کمال سر فکرت
 معلمان هر سر ایا پرکت فیض از حضرت صاحب قبله و این خداوند کونین مخدوم مکرمی موجود
 کترین فردیان چنین عقیدت و بندگی و پیشانی عذبت و سرافکنگی بخاک عجز و آنکساری سوده
 بدو و اقبال شمع اجلال میرساند القاب شاکر و نقش طراز صیغه سعادت مندی حرف پرداز
 جبرید و نجات بلندی بنود و فضائل شکو فعال منظر از اقطار تفصیلات و تعالی سزاوار رعایت کبر بایدم
 بکریم عظیم کبر و کریم بدستان بود و کار و دایره این شهنشاه و عیبه و فیه بلایه مطالب
 مرقومه که امید القاب شوق رنگ و بار گلزار رشک و منور افروخته را با نوبیهای و زافزون مقرون
 باشند بعد از آنکه نام و در دل بنید مطلب میسر و از دایره اقصا گل گستان محبوبی سر و بوستان
 مطلوبی رنگ و بوی چنین نگین بودنی آبروی انجمن در بالی جان نوز عاشقان سرفراز معشوقان باشند
 بعد از آنکه در دایره دلریشی صد آفت کیشی مطلب میگردد ایضا محبوب است قلوب غمزه گزار
 سرفراز عین عذار ز کس چشم سیرین زلف طوطی مقال تشکین خال لیلی و از شیرین نو کار و دلدار
 مشتاقان ز درم غمش عاشقان دل انگار و لنوار رنگسار رحمت روان نوا عیان چو سینه از دلیلیان
 با من حضرت سبحان بود که و بانیف مطلب مشتاقان صد اقامت اسلوب پر و خنده باشند و به شرح ستود
 آتش افروز که تلامذ امواج معاجرت و تراکم افولج مغارت و برق پوش و اس این مجوز صدق
 اساس را غرق ساخته خود را بیاوان بخشند و مراد میدارد القاب عاشق صبح صادق روز
 صادق و شفق شام و افق آرزو گرفتار این شبهای تار همواره جلالت یاب کلفت
 لغت باشند بعد از آنکه در طراز صیغه صفات آن سرمدی لیلان سپید بکبر و زار و حال

اینست سرمدی محو علم و عمل مرکز در باب بیان منافع کمالات بینان مجموع منوعات
 تراوان حضرت مخدوم صاحب قبله و کعبه مکرم و محترم و امام فاضل ابدال در سر کشته کشای احاطه دل و عقده
 کشای مشکل بود و برینا برقی مستفیضان عقیدت نشان ظلال گستر باز بعد تقدیم نوزدهم غم و غم
 نیم مرتب غرضت مطالب ضروری عرض میدارد و ایضا منافع تفصیلات نظر کمال سر فکرت
 معلمان هر سر ایا پرکت فیض از حضرت صاحب قبله و این خداوند کونین مخدوم مکرمی موجود
 کترین فردیان چنین عقیدت و بندگی و پیشانی عذبت و سرافکنگی بخاک عجز و آنکساری سوده
 بدو و اقبال شمع اجلال میرساند القاب شاکر و نقش طراز صیغه سعادت مندی حرف پرداز
 جبرید و نجات بلندی بنود و فضائل شکو فعال منظر از اقطار تفصیلات و تعالی سزاوار رعایت کبر بایدم
 بکریم عظیم کبر و کریم بدستان بود و کار و دایره این شهنشاه و عیبه و فیه بلایه مطالب
 مرقومه که امید القاب شوق رنگ و بار گلزار رشک و منور افروخته را با نوبیهای و زافزون مقرون
 باشند بعد از آنکه نام و در دل بنید مطلب میسر و از دایره اقصا گل گستان محبوبی سر و بوستان
 مطلوبی رنگ و بوی چنین نگین بودنی آبروی انجمن در بالی جان نوز عاشقان سرفراز معشوقان باشند
 بعد از آنکه در دایره دلریشی صد آفت کیشی مطلب میگردد ایضا محبوب است قلوب غمزه گزار
 سرفراز عین عذار ز کس چشم سیرین زلف طوطی مقال تشکین خال لیلی و از شیرین نو کار و دلدار
 مشتاقان ز درم غمش عاشقان دل انگار و لنوار رنگسار رحمت روان نوا عیان چو سینه از دلیلیان
 با من حضرت سبحان بود که و بانیف مطلب مشتاقان صد اقامت اسلوب پر و خنده باشند و به شرح ستود
 آتش افروز که تلامذ امواج معاجرت و تراکم افولج مغارت و برق پوش و اس این مجوز صدق
 اساس را غرق ساخته خود را بیاوان بخشند و مراد میدارد القاب عاشق صبح صادق روز
 صادق و شفق شام و افق آرزو گرفتار این شبهای تار همواره جلالت یاب کلفت
 لغت باشند بعد از آنکه در طراز صیغه صفات آن سرمدی لیلان سپید بکبر و زار و حال

دل و جان خود سپرد این دنیا دل انگار بر مندا و یار و گار همچون فرزند و دلبسته پند باد و
 و شوق باشند بعد از دل و جان از برای کسی خایه نیم بر بخت بر بد عاست ایضا عاشق
 مشتاق طالب وصال حدیث اتصال محبت و دوران فرودان گرم رو بادیه محبت ره روز و شب
 سعادت و دوا از جام وصال محبوب شاد و کام باشند و شرح بر شانی حریفی که بقضای ربانی جانین
 مجبورست و شرح و دلایح باو القاب بزرگان و دیگر انبیا می زبان از طرف فقر
 محب الفقرا ملا و الفریاسمه الله تعالی ایضا محب الفقرا قبول اهل اسد بر گزیده حضرت
 اعلی ولی الله سلامت با کرم است باشند بعد دعوات فرودان و تحقیق ملاقات بی پایان شود
 محبت پذیر باو القاب خادمان فقر خلاصه و دمان او بدایت پر نور و شنی مهر عدالت زنده
 ساکنان پیشوای عارفان زاده الطافه و عنایت به موجب رجات خدمات القاب سیادت
 و شگانه شرافت پناه سیر کارم علی بعایت باشند القاب سیاهی شجاعت و مهر شاه فلانی
 در حفظ الهی باشند ایضا شجاعت شمار فلانی حفظ القاب محوسی و عالی حضرت کمال
 و شگانه مولوی طایفه بعایت باشند ایضا فضل اکتساب کمالات باب محمد باقر حفظ القاب
 حکیم حکمت و حدیث و شگانه حکیم احمد طایفه ایضا حفظ الله تعالی القاب حاصل امانت پناه فلانی
 بیانیست باشند القاب محمدی غریز القدر فلانی حفظ ایضا ایضا خصوصیت و شگانه
 فلانی حفظ القاب مهاجر که اهل عزت باشند عزت از فلانی حفظ القاب ملک کاران
 که فی الجمله عزت و قریب و کشته باشند خلعت و الوالات و شگانه فلانی حفظ باشند القاب شگانه
 مستحسن بجز عزت فلانی حفظ ایضا معتبر الخدیست فلانی حفظ القاب یوان و شنی که عزت
 در بارانند که میقد فلانی بعایت باشند القاب رکمن در بار سعلی که در دیگران عزت و عزت
 مراد و دوازده سیادت و نجابت پناه شجاعت و شهادت و شگانه مورد و راجع نمایان به طرطیف بیابان
 شمول طلالی و الا شایسته بوده بر انداز ایضا شرف و عوالی مرثیه میر و انقار علی حفظ الله تعالی
 ایضا شرف و شجاعت نشان فلانی حفظ باشند القاب شیخ شریف و شرافت شریف
 شیخ فلانی حفظ الله تعالی القاب خداوند عزت از طرف ملازمان و طریق عزت
 بیاد و شاهان و امرای خود که کترین خادمان عقیدت نشان فلانی بیایه آداب

سند برادر فرست
 که در انشای ساز
 عاشق و دلبسته
 ساز و دل و عواید
 سند برادر فرست
 ای با کسر ساز
 سند برادر فرست
 در راه است
 گرفتن اصل
 باب بر کسر
 بیاید از شوق
 سند برادر فرست
 در راه است
 گرفتن اصل
 باب بر کسر
 بیاید از شوق
 سند برادر فرست
 در راه است
 گرفتن اصل
 باب بر کسر
 بیاید از شوق

این تاده بعرض فیض بابان حضور لایع النور که مرجع سلاطین هفت کشور و مرکز توحیدین
 بحر رحمت میرساند عرض داشت خان زاد بلا اشتباه مهر پناه فرق عبودیت بزمین خاکسایان
 و جبین عقیدت را ضیاء پذیر فیض جان نثاری جان سپاری گردانید در راه بوقعت عرض داشت
 اندوژان محفل سپهر قرین و تقیضان انجمن شریف این میرساند القاب شریفه عرض داشت
 رسوخیت گزین محمد سعید بعد ادا می آداب مراتب کورنش تسلیم که بحیرت مضیقه دیان عقیدت
 تصدیق است بعرض اکافان معتبه دولت و اقبال کاشیه نشینان لباطماء و جمال میرساند القاب
 عرض داشت عقیدت شعار عبدالغفار گلدرسته گلشنی گلشنی گلشنی گلشنی گلشنی گلشنی
 بهر اندوژان محفل عظیم مبارک تخطی نواب عالیجناب محلی خطاب صاحب عالم و عالیشان که بجا میزند
 روی زمین است میرساند القاب بیک صاحب عرض داشت کترین که پدید آورده بومی سیریت
 آثار محمد یار بعد تقدیم مراتب صراحت و انکسار و تهمیم و ابطاض و وقف و وقف و وقف و وقف
 ادیان دولت و شهر یاری حجابان سراسر پرده عفت و بختیاری نواب تقدس با سبب پیرایه ملک
 و تر صاحب بحر و بر میرساند القاب عرض داشت کترین ترقی طلبان عبودیت طراز محمد نیاز پیاپی
 جاده اطاعت و انقیاد بهای مبرارادت و عقدا و نموده بیاربابان آستان تقدس نشان
 میر القاب قدسی القاب ملکه زمین و زمان صاحب عالم و عالیشان میرساند القاب و وزیر
 عرض داشت شاکر غناس محمد بن محمد عبدالغفور بعد تبلیغ مراسم بندگی و تسبیح و تکریم و تکریم
 بوقف عرض بهر بابان سعادت حضور و توفیق و نواب الاجناس سبب سیریت و سیریت
 استغفار استغفار صاحب قبله و در جهان میرساند القاب عرض داشت کترین نیکان
 نشان محمد زمان بجاوری کورنش است فدویت سلمات را در لویه احوال سعادت و سعادت
 رتبه های مفاخرت انکاشه بعرض باریافتگان حاشی بساط فیض مینا ط محفل غطاسی
 نواب فلک جناب صاحب قبله ارباب تناد که به محاب خرمی صفای میرساند القاب
 نواب صاحب الاقدار عالی منزلت نقاد و مدعان امارت سلال خاندان ایالت و الم اقبال
 و ثواله فدوی فلانی آداب تسلیمات فدویان بجا آورده معروض رای خورشید ضیاء
 میگردد القاب بعرض نواب صاحب قبله خداوند خدایگان نامور و دران اقبال

این تاده بعرض فیض بابان حضور لایع النور که مرجع سلاطین هفت کشور و مرکز توحیدین
 بحر رحمت میرساند عرض داشت خان زاد بلا اشتباه مهر پناه فرق عبودیت بزمین خاکسایان
 و جبین عقیدت را ضیاء پذیر فیض جان نثاری جان سپاری گردانید در راه بوقعت عرض داشت
 اندوژان محفل سپهر قرین و تقیضان انجمن شریف این میرساند القاب شریفه عرض داشت
 رسوخیت گزین محمد سعید بعد ادا می آداب مراتب کورنش تسلیم که بحیرت مضیقه دیان عقیدت
 تصدیق است بعرض اکافان معتبه دولت و اقبال کاشیه نشینان لباطماء و جمال میرساند القاب
 عرض داشت عقیدت شعار عبدالغفار گلدرسته گلشنی گلشنی گلشنی گلشنی گلشنی گلشنی
 بهر اندوژان محفل عظیم مبارک تخطی نواب عالیجناب محلی خطاب صاحب عالم و عالیشان که بجا میزند
 روی زمین است میرساند القاب بیک صاحب عرض داشت کترین که پدید آورده بومی سیریت
 آثار محمد یار بعد تقدیم مراتب صراحت و انکسار و تهمیم و ابطاض و وقف و وقف و وقف و وقف
 ادیان دولت و شهر یاری حجابان سراسر پرده عفت و بختیاری نواب تقدس با سبب پیرایه ملک
 و تر صاحب بحر و بر میرساند القاب عرض داشت کترین ترقی طلبان عبودیت طراز محمد نیاز پیاپی
 جاده اطاعت و انقیاد بهای مبرارادت و عقدا و نموده بیاربابان آستان تقدس نشان
 میر القاب قدسی القاب ملکه زمین و زمان صاحب عالم و عالیشان میرساند القاب و وزیر
 عرض داشت شاکر غناس محمد بن محمد عبدالغفور بعد تبلیغ مراسم بندگی و تسبیح و تکریم و تکریم
 بوقف عرض بهر بابان سعادت حضور و توفیق و نواب الاجناس سبب سیریت و سیریت
 استغفار استغفار صاحب قبله و در جهان میرساند القاب عرض داشت کترین نیکان
 نشان محمد زمان بجاوری کورنش است فدویت سلمات را در لویه احوال سعادت و سعادت
 رتبه های مفاخرت انکاشه بعرض باریافتگان حاشی بساط فیض مینا ط محفل غطاسی
 نواب فلک جناب صاحب قبله ارباب تناد که به محاب خرمی صفای میرساند القاب
 نواب صاحب الاقدار عالی منزلت نقاد و مدعان امارت سلال خاندان ایالت و الم اقبال
 و ثواله فدوی فلانی آداب تسلیمات فدویان بجا آورده معروض رای خورشید ضیاء
 میگردد القاب بعرض نواب صاحب قبله خداوند خدایگان نامور و دران اقبال

این تاده بعرض فیض بابان حضور لایع النور که مرجع سلاطین هفت کشور و مرکز توحیدین
 بحر رحمت میرساند عرض داشت خان زاد بلا اشتباه مهر پناه فرق عبودیت بزمین خاکسایان
 و جبین عقیدت را ضیاء پذیر فیض جان نثاری جان سپاری گردانید در راه بوقعت عرض داشت
 اندوژان محفل سپهر قرین و تقیضان انجمن شریف این میرساند القاب شریفه عرض داشت
 رسوخیت گزین محمد سعید بعد ادا می آداب مراتب کورنش تسلیم که بحیرت مضیقه دیان عقیدت
 تصدیق است بعرض اکافان معتبه دولت و اقبال کاشیه نشینان لباطماء و جمال میرساند القاب
 عرض داشت عقیدت شعار عبدالغفار گلدرسته گلشنی گلشنی گلشنی گلشنی گلشنی گلشنی
 بهر اندوژان محفل عظیم مبارک تخطی نواب عالیجناب محلی خطاب صاحب عالم و عالیشان که بجا میزند
 روی زمین است میرساند القاب بیک صاحب عرض داشت کترین که پدید آورده بومی سیریت
 آثار محمد یار بعد تقدیم مراتب صراحت و انکسار و تهمیم و ابطاض و وقف و وقف و وقف و وقف
 ادیان دولت و شهر یاری حجابان سراسر پرده عفت و بختیاری نواب تقدس با سبب پیرایه ملک
 و تر صاحب بحر و بر میرساند القاب عرض داشت کترین ترقی طلبان عبودیت طراز محمد نیاز پیاپی
 جاده اطاعت و انقیاد بهای مبرارادت و عقدا و نموده بیاربابان آستان تقدس نشان
 میر القاب قدسی القاب ملکه زمین و زمان صاحب عالم و عالیشان میرساند القاب و وزیر
 عرض داشت شاکر غناس محمد بن محمد عبدالغفور بعد تبلیغ مراسم بندگی و تسبیح و تکریم و تکریم
 بوقف عرض بهر بابان سعادت حضور و توفیق و نواب الاجناس سبب سیریت و سیریت
 استغفار استغفار صاحب قبله و در جهان میرساند القاب عرض داشت کترین نیکان
 نشان محمد زمان بجاوری کورنش است فدویت سلمات را در لویه احوال سعادت و سعادت
 رتبه های مفاخرت انکاشه بعرض باریافتگان حاشی بساط فیض مینا ط محفل غطاسی
 نواب فلک جناب صاحب قبله ارباب تناد که به محاب خرمی صفای میرساند القاب
 نواب صاحب الاقدار عالی منزلت نقاد و مدعان امارت سلال خاندان ایالت و الم اقبال
 و ثواله فدوی فلانی آداب تسلیمات فدویان بجا آورده معروض رای خورشید ضیاء
 میگردد القاب بعرض نواب صاحب قبله خداوند خدایگان نامور و دران اقبال

سیرت و بیاییم و در سیر و انجات و شجاعت و رقعات بر عایت مراتب ششمن سنج
فصل اول در شکایت عدم رسی مراسلات و رسیدن شجاعت فصل دوم در سیر و انجات
و معاملات هرگز نشن شکایت و پیر و قبولیت و غیره که اغذات شرعیة ضروریة و سوال
در جوابه غرض فصل سوم در بار کما و تقسیم چهارم در مفاد و صفات تخریب فصل پنجم در تخریب
شوقیه و طلبشیا و رسیدن الشیا و غیره مطالب ضروریة فصل اول در شکایت عدم رسی مراسلات
در سیر و انجات نشن شکایت که دیگر قوه اول منرا صاحب شفق مهربان مودت نشان سلمه
نشن شکایت اشتیاق ملاقات حضرت آیات القدر و رهتلا است که با محاط طاکت و تباط سلک آن
لند ابان نساخت و محض مشتابه گذشته خامه و در بار بتطیل دعا میگردد و سپاس از نیکو نگار
روا شکی که دارد و طراوت و زینت چارمین مراج سامی و انما سلطو بشفق من کما تعجب
و مقام که غیرت چاق قطع شتیاق نامجات بصحابت مردمان زندگان القدر بتبریل
در شش لیکن با وجود آمدن مردمان از یک پرچه قرطاس محبت ببا شادمان نساخت از انجات
در عالم ارتباط کم آوچی گنجایش نداشتن و شایان الطاف چنانست که اندک تبریم سامی نامجات
جسمانی همین کماله روحانی توان شمر و زیاده شوق و بس قوه دوم در جواب راقعه اول چاق
منظر عن آیات مردمان محض توجبات بی پایان سلطه تعالی بطالات شتیاق و کماله
و شوق بنوک قلم آوردن محض تکلفات عرفیه پر خشن است لند ابان نگار یکه بدعای
سامی نازک طفت قرین محسوس بشکایت عدم رسی بر قائم نیاز شتایم وصول عاطفت او
مرد و خاطر منتظر افرو و شفق قدرین و صفت چید قطعات و ثائق نیاز ابلاغ و شش محض اقصو
موصول مطاله که گمی نشد والا الطاف و کرم بر اینیافات اشفات آیات دل تو و منزل آتیا
بایام کشیده که فی سوشیا گنجایش شش باشد بر صورت اینده و مدام طر قه رسل و سیاتل محو و سده
شعور و شش زیاده بخیر سون مودت است که خلاصه مطالب است چه لقیم آید قیه سوم شش
معین مرم منیع الطاف ام شیخ قمر الدین صاحب کماله مستحکما ابله شوقیه خامه و زبان آید طیر
بو عبدان ضمیر شفته دان حواله نموده بدعا میپردازد که بوقت تشریف و ششمن اینجا هر قدر که تو چاق
نیاز اشتیاق منبر سوزد خامه ملاقات آن نیست که تحریر ساز و خاما انشا نرزمی که برادر سلطه

[illegible]

خاص رحمت اختصاص بر باب تا کید اجرای توزیع چهارانی فصل ربيع و ایصال ان فصل مذکور
شرف صدور و در و دیافیه عزت و استیاء عقیدت طهارت افزود خداوندین فدوی سواد
الطهارت کاه که برگزیده بود در ضمن ان مضمین است کدام کار بهترین هورات است لیکن جلد ساز
و روبرو بازی زمین را ان مجال بر بنندگان حضور بر نورانی اظهار طاهر از و تشکر است
دولت نقدی هست بکف گرفته در برگزیده رسید بهیچ شش به تحصیل جاری ساخته مبلغ چهار و نیم
روپی درین عرصه معروض وصول آورده انشاء الله تعالی امروز تا شام از اقبال خافند
قریب پنجاه روپی دیگر تحصیل خواهند نمود رسال حضور خواهد ساخت و انید تحصیل باقیات
و مگر کم خواهد بود زیاده صد و بیست و اقبال لایزال باد شقه بر زمین را ان زمین را
و مقدان مواضع ماهی و کوته و فرید پور به انند و درینو لاسه منغات مذکور را بدستور قیوم سال
برگند مذکور نموده شد لایق که خود را از انجا که خرافت بلکه فصلی بدجعی تمام نزد خصوصیت
رشت راسی گنج بهاری لال عامل بگند مذکور رسانید و جا گذاری هر کار حاضر باشد و از اطاعت
شاه الیه برین نرود و باقی فصل ربيع بلکه فصلی که بدیده انشیا ان چسب لاد است بطور عامل موقوف
و انانید در دنیا تا کید شد بدین پادشاه زیاده چه نگارش رود و چنانچه بطالب کواغذ خصوصیت
مسلکات دستگاه خوشی رام خفله عرصه ده روز منتقصه گشته که در باره اسال کاغذ جمع خرج و جمع
اهلباتی سنه الیه تا کید کید نگارش نذر گرفته که و در البلاغ دارند هنوز کاغذ مسطوح تسهیر شده حضور
ان بقدر تعالی و عدم تعدی در کار هرگز مستحسن نیست لکن اگر ترقیم آمده که مجبور و در و شقه
کاغذ مطلوب البلاغ حضور اندر ساعتی تا مل توقف نوزند تا کید شد بدین پادشاه زیاده چه نگارش
خصوصیت و جواب بچه معروض بندگان است و خداوند نعمت نیا فرما و امل اقبال الیه رساند شقه
ت اختصاص مضمین تقدیرات اسال کواغذات جمع خرج بلکه فصلی و جمع و اهلباتی سنه الیه شرف صدر
ت معروض بدین ساخت خداوندین از نه گام رود و مضمین آنرا ترسیم کاغذ مطلوب بجهت نور و نور
لیکن از چند روز بهمانی سنگه سرشته و را عارضه است و به ششم لاسی حال بود و رستی کاغذ بموی الیعلق
زین مملکت و رود و الا لام طاقت که تو قصه می و در بدین و انشاء الله الیه با و چشم فرصت دست
و اغذات جمع خرج مذکور در دست کما نیده ترسیم حضور الامان به نظر کمیها اثر خواهد گذشت

2

الکتاب

وہی ہے جس نے

فقد

پیشہ و فنون

مجلس

١١١

1

١٠

10

10

الحمد لله رب العالمين

1

22

10

بسم الله الرحمن الرحيم

21

10

لطیف زینبیداران موضع مذکور تعیین ساخته همینکه حاضر می آیند عده سر و قد تمام و کمال با مکان
درآمیده خواهد شد و ندرای قتی بنیگاه سپرداران نامند احوال سپید بصورت خاطر خاطر جمع باد
درین راه تمام قدیم تصور فرموده در آن ترمیم حاجات عاطفت پیرایه فرمایند و چنانچه در این
استراوه و سبزی خاکی است و سوالات دستگاه چو دهری نام سها محضه ط باشد عرصه سر راه و با انفسا
آورده کرده و دوازده نفر گوجران موضع دولت پور چهار راس زرگانان هفت راس گاو میشان
از موضع فرید پور جاگیر گرامی قدر یک کام علیخان می کرده بر دلند اقل می گیرد و که تحمیل محسول است
مذکور آن ستر در گذشته و پوله و سر کت و غیره اسباب چیر بند می خن که در قلعه انجا است و بر یکدیگر باکران
ایمان دارند و درین باب قدغن بلیغ بند شده بموجب بار تمام بعمل آید و عرض شد است محتوی چنین تقدیر
سیر ساند عرضی سیر ساند بقدر مزاجا حفظ عالی شده الحال نوشت قبولیت از همه مزاجان گرفته شد
تحصیل جاری ساخته بنا بر سر انجام زروستکات سوار و پیاده مامور نموده انشاء الله تعالی باقبال
تعمیل باقیات بعضی وصول در آورده ایضا فیض و سبیل عجاوه و سیه که بابت تفادوی
فعلی مذکور گشتا جات زینبیداران موضع بهلا نوده اند و می آید قیامت شب مع حیات اطفال فرار شده
بموضع ماهی زینبیداری آبا و اجداد خود رفته آبا و اجداد دیده جهت طلب بهلغان و تفادوی سپاهی
لان و نامبره فرستاده بود از سر لشکرها جواب صاف داد و گوجران که زینبیداران قدیم موضع مذکور
اندر بسبب سختی کنگوت سال گذشته گریخته بودند الحال پیغام میدهند که اگر ما را بنیگان و حضور
مذکور در هر طرف می آبا و اجداد را کام نذر باقی سر کار و اسبابیم و در کاشت و تیشک و غیره می آیم
درین باب هر چه امر و حجب بود عرض کردیم و در جواب عرض شد است انانیت بنا بر چه نیست
دستگاه و کنت لال بها فیت باشند عرضی سیر ساند بنظر آورده و در موضع انجا سپید گریستن
از زینبیداران اجرا می شود و تحصیل برپا شود و بجا شد هر قدر که و تحصیل زرو تحصیل بکار بر و حجب
محسوس محاسن ایشانست و احوال رولفران نهادن گشتا جات از راه شرارت و کوبه اندیشی موضع
بهلا نوده و در وقت پیغام باری زینبیداران قدیم موضع مذکور پیرایه ایضا یافت چون مدعا
انرا با دوی و دوی فرموده است و وصول باقیات سر کار از اینها بمراتب جنگی حاضر فرموده
گوجران ابلا و نهان و بهلغان از گشتا جات کجا میروند انشاء الله تعالی بخوبی گرفته خواهد شد که انرا

۴
 ۵
 ۶
 ۷
 ۸
 ۹
 ۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

ایشان بطرف خانه دریافت آمد که خدایات سائر باغات از سرکار صاحبان انگریز سبزه و انگریز
 القدره منور میشد و آن گرامی قدر با وجود نوسه داری ساموکار زبان کار ضروری خانه کرده گذشت
 آمدند غیر از دانی ایشان چه تصور دیده آید پیش ازین که محبت وجود میماندند و بلکه ادا و سفر
 سبب شدند و الحال که فضل الهی مرت برآمد کار ایشان نظیر آمده بود و انگریز تاب جلوه گرمی شاد
 مقصود و نیارده گذشتند آمدند و در عالم اسباب بدون علاقه گذارند نتوان شدند لایق آمد که بجا
 شب خود را در اینجا رسانید یا قلمی نماند که اینجا در اینجا رسد و با یکدیگر صلاح نموده کار وسط گرفته
 شوند زیاده چه بر طراز نشسته حضور مستطیع فیض غریب القدر را که همین نگه حفظ عرضی مرسله ایشان
 مشعر بر اینکه بعضی بقدران موضع را جوید و تعلقه برگرفته دیو بند را حکیم بولینجان عامل برگرفته کرانه گرفته
 برده از نظر گذشته خالق معروضه بود موضع پیوسته ری پیوسته ری که با وجود هدیه
 حکم حضور در مقام حفاظت ایشان از خواب غفلت روبرو بیداری نیارده خیریت است اینجا
 در عقیده خطی بجهت که میل صاحب بودی اختصار بهادر و یک نوشته دیگر واده نموده است الشارح
 و شام زمینداران مسطور خلاص شده خواهند آمد آینه چنین فاضل نشوند زیاده و بجز آنکه چه نگارش و
 رفته برادر غریب القدر گرامی نش حفظه مکاتبه سمیت طراز و جدول محبت شمول آورد و دریافت حقایق
 گردید یکی احوال منتهی چهره هر چه است اظهار ساخته فرمودند که در کاغذ اینجا صلا اتفاق نیست که جا
 اندیشه باشد چنانچه بنده گان گفته اند شمع تو پاک باشد برادر ما از کس پاک با نماند جامه ناپاک کاغذ آن
 اله کاران سه کار خفی آثار بر طراز یکدانه اندازد کاغذ اینجا به بعضی خود نمایند و در چند مقدمات که مری
 کرده اند صورت اینست که سلفان انعام و نابکار بر حسب ممول قدیم و پیاپی است او نیز در خط
 حضور بر نو سلفان پخته بموجب پر و انجات والا باقی بقایا که قلم انداز نموده اند این بهر ضیاع
 غیر بهر طریقی خوانده شد گذاره نموده خواهد شد لیکن باقیات ساکنه نشسته فصلی این سنه الیه خواهند
 در سال حال سلفا فصلی مجرا گرفته خواهد شد مخلص همگی سول جواب به تمهیدان تحت جوهر حبیب
 اظهار نمود چهره سیاه اتفاق را و صاحب بهین سول جواب ندگو قرار ساخته کاغذ شریف
 وفود و بهر چه در هر چه صاحب تمهید خدمت میشود و بنا بر اطلاع لایق آمده زیاده چه بر طراز و
 بهر دانه هر کار در طلب پنهانی چوبی رفعت باب میر محمد و حسین حفظه اینجا چندی

سلام
 انگریز
 "دوری
 میان
 و در منزل
 از یکدیگر
 "تقریب
 سلام
 باید که
 کردن
 و یک
 شدن
 هم
 اینجا

[illegible]

باید که مجموعی استمال تمام بکار متعلقه پرداخته زائدی انظار ارسال حضور نمایند و بدین
 پروانه مجتهد و واهی کسی نخواهد دارند و درین باب تاکید بشمارند تحریر فی التاریخ دوم شهر ذی القعدة
 شانزدهم صفر سنه ۱۲۸۲ و یو الوالی حسب الحکم علی خدمت یو الوالی پرگنات بانسی و کرم کار
 سرکار محترم و مضاف صوبه دار الخلافه شاه جهان آبادی انفس من استبداد ایلان بوند و الا فیت
 پناه فیض الحسن مقر مرغوش شسته باید که از روی یانت و سستی بلوازم و مراسم خدمت مذکور که مینویسند
 در ماده تسمیض حج و گردآوری مال و حجب داند و یاد و آباد و استمال کرد و بیان تاکید بلیغ نموده خصوصاً
 در میان پرگنات و گنجیات و عمال و عمل و فعله سایر و محالات بوجهی من خبر و اسبوه انچنان
 کند که وریال سرکار دولت و تدار بوجهی خسارت نقصان راه ندهد و رعایا مالگذاران از سبب
 آثار در امان بوده و سرفه الحال و فساد البال و کسب پیشه خود قیام نمایند و هیچ آن محالات
 سال بسال بپذیراید و محصول پرگنات سال تمام بوصول در آورده و واهی در می ندرید رعایا
 گذارند و در کسب و خرد و کفایت بی کدام سند معتبر حضور بخرج نیار و احتیاط و استقام
 سبب از رعایا امان گشتگان انبار بر افتد الباری سوره و در کاغذاتی پناه اخراجات زائد المال
 بپردشت بالادستی اقدام نتوانند کرد و در کسب و خرد و کفایت بی کدام سند معتبر حضور بخرج نیار و احتیاط و استقام
 تخصیص کرده بدقت و الا ارسال میدشته باشند میباشد که جمیع اینان محال چو دیگران متصدیان از رعایا
 هر یک که انحالات عمومی الیه را و یو الوالی است و دست تقدیری میوالید و راجع امور صافه و نیست
 قیامی ساخته و فیصله استحقاقات و معاملات استخفاف مصالح مشارالیه که متضمن کفایت هر کار و الا بر کار
 و زوایا است رعایا بوده باشند و دران سر و زوایا تاکید اند سند خدمت از و علی
 چون حسب الحکم اعلی خدمت از و علی عدالت پرگنات گوناگون و دانه و کاندله و شامل دیگران
 متصدیان صوبه دار الخلافه شاه جهان آبادی انفس من استبداد ایلان بوند و الا فیت
 میباشد که متصدیان مهمات از العدالت انفصال معاملات و قطع قضا با و دعا و شرعی یا اتفاق نام
 و مشارالیه بینه و راجع است احکام شریعت عز و اسفندی امور ملت بهینا مساعی حسیله بتبیین
 رعایا و رعایا باشند و در احتیاق حق و رفع باطل محافلت کمال بکار برده انچنان که مذکور شد
 شرح از اینها بدست و دست و از و علی چون بموجب حکم جهان اطلاع خدمت

بالحق والعدل
والنصيرين
الذين هم
أولادنا
والمخلصون
الذين هم
أولادنا
والمخلصون

عالمی خیرست فوط داری پر گزیده فلان سرکار و صراف صوبه دار الخلافه شاه جهان با او بیعت
فصل بیع ایوان ایل بطریق ضمنی بخرت آنرا بجاگسل مقرر و مقوض گشته تا کما بینگی بلایزم و بواسطه
مسئله و غیره و الاغیا و رستی از دست نه و در زیر یک از آمدنی مال سائر فراهم شود موافق
ضابطه معین ایل که کجایه خزانده ده یکت نیار بیرون نگاهدار و بپایه سند حضور در خارج نیار و باید
متصدیان مهمات برگزیده مسئله و الاغیا و رستی از دست نه و در زیر یک از آمدنی مال سائر فراهم شود موافق
و در فوطه خانه را دیوان او فوطه برگزیده مذکور بهر خود متصرف گشته بی یکدیگر بگرفت و کشتا و نوازند و دنیا
تاکید کرد و باند شقه سند بجاگیر متصدیان مهمات حال استقبال برگزیده جوالا پور سرکار فیض آباد و
صوبه دار الخلافه شاه جهان آباد باند که چون بطریق فرمان ایشان ارباب لادعان بستان پیغم
شهر رمضان مبارک کشته و موضع فلانی از برگزیده مذکور در وجه انعام روشن شاه و غیره و در ایشان
باقر نزد ایشان استبداد ایوان ایل حسب الضمن مقرر و مقوض گشته باید که موضع موقوفه را بسلطان العبد
و بطن العبد بطین در وجه انعام آل تنگانی شار الیم مع فرزندان داشته بهر طرف آنها و گذارند و بجا
وجود مبعات و مرفوع القلم شناخته لغات پیشکش صوبه داری فوطه داری و مال جبات و غیره و
مثل قلعه و محملانه و دار و غیره سرکار و مقدر می رسد و ولی و قانون گوی منزعم مقرض نشوند و دنیا
تاکید کرد و باند هر سال سند بخورده و طلبند و بجا بستان و ششم شهر شوال شاه جلوس قلم گشته
ایضا شقه بجاگیر حکم جلیل القدر موضع جلال پور علیه برگزیده بی بی من استبداد کشته ملان
حسب الضمن و بجاگیر شریف نشان عادل خان ملازم سرکار و لکھنؤ مقرر شد باید که خود و هر
قانون گویان فرار خان و سایر بر عاکا موضع مذکور برومی الیرا بجاگیر دار خود داشته با او بجا
و بجا بجا موافق ضابطه معین ایل و در جبات بگرفته باشند و بجا بجا در سطره و کجایه جمهور علیا و کافه بلایا
آخر بجا بجا و معاش بپایه خود و یا غنی شاکر گشته و صورتیکه نصف سالم بر عاکا بستان و ملک
نماید و اصل و مطلقا مرکب البوابه مقرر در کار جهان پناه مکرر و بدعت نامه اصدا کنند باید
دانند شقه و در سند قضا حسب حکم جهان بطراح خدمت قضا بگرفته بهادر گنده از تغیر قاضی
احمد علی شریفیت با قاضی محمد علی مقرر و مقوض گشته میباشد که تا اصد فرمان عالیشان
در صورت بجا بجا مقرر و مقوض گشته باشد و در صورت قضا بگرفته

[illegible]

در امور و مصالحه این خدمت قوی و محکم دانسته و دیگر سپهر هم نگردانند و در اجرای احکام شرعی بر سر پا
 محمد و معاونان قاضی سطور باشند ششقه در سند خدمت محمد الهی را گشتا جاگیر اران کردین
 برگشته کت پور سرکار سبیل صفات صوبه از مخالفت شاه جهان اباد را اعلام آنکه حسب احکام جهان قطع
 آفتاب بفعول گردون از قلعان منصب قضای برگشته سطور مع سواد قصبه و قریات متعلقه آن از
 تفسیری قاضی احمد علی بنام قاضی محمد زان و مدیح الزمان حسب الضمن بقر و بقد و گشته تا لکما بنبی بلو
 منصب مذکوره قیام نموده فیصله قضایا و خصوصیات و اداسه حدود و امانت جمیع و مجاریات و
 مردم و سکاج من لاولی که قسمت ترکات و حفظ اموال غنیب انتظام و تعین و ضلع و نصب و هم سقا
 موفوره بنقدیر سازد باید که بر طبق حکم فیض ستم عمل نموده مشارالیه را قاضی انجا دانسته دست تقدیر
 معوی الهیه را بحکام امور متعلقه این خدمت مستقل دانند و دیگر سپهر هم و شرک یک او ندانند و کواغذات و بجملا
 لایمرا و معتبر شمارند در بنیاب قدغن نیست حسب السطور بل آن از مد طریق تحریر چند و دهری چون
 خدمت چود دهری مندر وی همان متعلقه سرکار فلانی مصناف صوبه از مخالفت اکبر اباد از تعبیری فلانی
 بچود دهری را می شکست مقرر گشته باید که در امور و مصالحه آن خدمت مذکوره از روی کسبی و دست قیام
 در زبیده انچنان کند که روز بروز افزونی مال سرکار بعمل آید و رفاهیت سوداگران بمو پارایان
 پیش نهاد ساخته حسن سلوک با جماعه مسلک دار و از احدی بوجهی من الوجوه طمع نماید در بنیاب
 تاکید اکید و از مد طریق تحریر چند و دهری مندر وی همان متعلقه سرکار فلانی مصناف صوبه از مخالفت اکبر اباد از تعبیری فلانی
 عزت آثار کنجی لال را بعلات فوطه داری مهارت شکار و مسلح بکنار ر و پی فوطه داری گشته
 فرید آفیا و مقرر و مامور نموده شد لازم که نامیده را بعلات فوطه داری مستعمل و مستعمله داخل ترکا
 برگشته بدکان می الیه میگذاشتند باشند دامی سودا دکان فوطه دارند و ببلغ بکنار ر و پی
 فوطه دار سابلن که در برگشته باقیست بمو می الیه وصول گنا نیاید و بکنار ر و پی در سابلن با و ک تسابل
 و اجمال نه و در زند قدغن شمارند ششقه عزیر القدر بیوانی گشته بود اعیت باشند در فوطه داری
 برگشته بالنسبه من ابتدا است که فیصله از تفسیری و هم داس فوطه دار لایمرا و بجملا
 مقرر و مقرر گشته باید که مطابق حکم مشارالیه را در خیال و کار و مال
 مذکور و بگذارند و دیگر سپهر هم و شرک یک و کار فوطه داری گشته

در امور و مصالحه این خدمت قوی و محکم دانسته و دیگر سپهر هم نگردانند و در اجرای احکام شرعی بر سر پا
 محمد و معاونان قاضی سطور باشند ششقه در سند خدمت محمد الهی را گشتا جاگیر اران کردین
 برگشته کت پور سرکار سبیل صفات صوبه از مخالفت شاه جهان اباد را اعلام آنکه حسب احکام جهان قطع
 آفتاب بفعول گردون از قلعان منصب قضای برگشته سطور مع سواد قصبه و قریات متعلقه آن از
 تفسیری قاضی احمد علی بنام قاضی محمد زان و مدیح الزمان حسب الضمن بقر و بقد و گشته تا لکما بنبی بلو
 منصب مذکوره قیام نموده فیصله قضایا و خصوصیات و اداسه حدود و امانت جمیع و مجاریات و
 مردم و سکاج من لاولی که قسمت ترکات و حفظ اموال غنیب انتظام و تعین و ضلع و نصب و هم سقا
 موفوره بنقدیر سازد باید که بر طبق حکم فیض ستم عمل نموده مشارالیه را قاضی انجا دانسته دست تقدیر
 معوی الهیه را بحکام امور متعلقه این خدمت مستقل دانند و دیگر سپهر هم و شرک یک او ندانند و کواغذات و بجملا
 لایمرا و معتبر شمارند در بنیاب قدغن نیست حسب السطور بل آن از مد طریق تحریر چند و دهری چون
 خدمت چود دهری مندر وی همان متعلقه سرکار فلانی مصناف صوبه از مخالفت اکبر اباد از تعبیری فلانی
 بچود دهری را می شکست مقرر گشته باید که در امور و مصالحه آن خدمت مذکوره از روی کسبی و دست قیام
 در زبیده انچنان کند که روز بروز افزونی مال سرکار بعمل آید و رفاهیت سوداگران بمو پارایان
 پیش نهاد ساخته حسن سلوک با جماعه مسلک دار و از احدی بوجهی من الوجوه طمع نماید در بنیاب
 تاکید اکید و از مد طریق تحریر چند و دهری مندر وی همان متعلقه سرکار فلانی مصناف صوبه از مخالفت اکبر اباد از تعبیری فلانی
 عزت آثار کنجی لال را بعلات فوطه داری مهارت شکار و مسلح بکنار ر و پی فوطه داری گشته
 فرید آفیا و مقرر و مامور نموده شد لازم که نامیده را بعلات فوطه داری مستعمل و مستعمله داخل ترکا
 برگشته بدکان می الیه میگذاشتند باشند دامی سودا دکان فوطه دارند و ببلغ بکنار ر و پی
 فوطه دار سابلن که در برگشته باقیست بمو می الیه وصول گنا نیاید و بکنار ر و پی در سابلن با و ک تسابل
 و اجمال نه و در زند قدغن شمارند ششقه عزیر القدر بیوانی گشته بود اعیت باشند در فوطه داری
 برگشته بالنسبه من ابتدا است که فیصله از تفسیری و هم داس فوطه دار لایمرا و بجملا
 مقرر و مقرر گشته باید که مطابق حکم مشارالیه را در خیال و کار و مال
 مذکور و بگذارند و دیگر سپهر هم و شرک یک و کار فوطه داری گشته

قدیم بدانند تا نیا انکه چهل و چهار جلد چهره از پرگنه ایشان بحسب معمول فصل افضل و جلیبست
 آن است جلد چهره سر سیده و دست چهار باقیست باید که از ویات پرگنه طلبیده ارسال مضمون
 نمایند تا کی باشد حکمتا ته تصدیق این انکاران حال استقبال پرگنه سیرت مضاف صوبه الخا
 شاه جهان آباد بداند زحمت مرتبت فتح علیخان کنبه سوار یکصد میگه از غنی خارج اجمع قناده
 لایق ز رعیت از سواد و قصبه مستطو طرف پی افغانان التماس نموده باید که از غنی مذکور من است
 فصل سیرت لایق افضل سیرت و یک بته تبصره مرتبت خان شار الیه و اگر اندازند بجهت
 الوجوه مراحم متعین شوند و رینیا ب تا کید مزید دانند حکمتا مه عمالان حال استقبال کنبه
 لودانه سوار سواران مضاف صوبه دارالخلافه شاه جهان آباد بدانند معنی یکصد میگه بجهت
 بجز قناده خارج جمع لایق ز رعیت از پرگنه مذکور در وجه مدد معاش مدد لوی محمد تقی مدد شده باید
 که از غنی از راجه سیرت الیه فقر کنبه و پیچیده و یک بته تبصره سوی الیه گذارند و بوجه
 من الوجوه مراحم متعین نشوند و در امور سیرت الیه مراحم ادا و اعانت بعمل آورده باشند
 که صرف ناچهار خود نموده بدعا ارتفاع جاه و شمت بنواست نمایند و رینیا ب تا کید مزید دانند
 و سیرت الیه لایق از زشتی و رینیا ب مراحم متعین نشوند که اسبق کنبه لایق حفظ از این قبل شقه
 سیرت الیه در وقت عدم تعرض از غنی ملک محمد حسن که در موضع فلانی واقع است بطریق معمول
 احوال یافته بود چون بوضع پیچید که در فصل سیرت الیه بشار الیه سیرت الیه سیرت الیه سیرت الیه
 اندوه فلان که در بنای آن کید تا کی بلوغ نگارن میگرد که بحسب معمول غلظت سیرت الیه بدین سیرت
 تا که بداند نشود که باز تا اسبق بجهت سیرت الیه سیرت الیه سیرت الیه سیرت الیه سیرت الیه
 و استقبال کنبه فلان صوبه دارالخلافه شاه جهان آباد بدانند چون سولوی سیرت الیه سیرت الیه سیرت الیه
 و تقوی و خوشنود و سیرت الیه سیرت الیه سیرت الیه سیرت الیه سیرت الیه سیرت الیه سیرت الیه
 فرق بندگان حضرت قدس قدر است بر آید بی حال پرگنه مذکور که مقرر نموده شده باید که در بوی سیرت الیه
 هر دو سال یکبار سیرت الیه سیرت الیه سیرت الیه سیرت الیه سیرت الیه سیرت الیه سیرت الیه
 نموده باشند و رینیا ب تا کید مزید دانند شقه رفتن سیرت الیه سیرت الیه سیرت الیه
 سیرت الیه سیرت الیه سیرت الیه سیرت الیه سیرت الیه سیرت الیه سیرت الیه سیرت الیه

سیرت الیه
 سیرت الیه
 سیرت الیه

بستن پنجم شهر و ششصد و شصت و شش طریقی تحریر قیاس است سنگه گلابی رام سنگه زینداران و فیض بیک
 علم بر گننه سر شنبه پنجم سلیج چهارده هزار و دویست و شصت هالی اندال و ابواب جد جیت بابت فصل حریف
 برضا و غنیمت و در خود قبول کردیم اقرا آنکه سلیج نیکو و خوب و مساوی است بر گننه و غلخانه کمر نیک
 اگر آفت از غنی و سکو و در و در بقدر نقصان مجرایا هم نبار آن این چند کلمه بطریق قبولیت نوشته داده که
 که ثانی الحال سید باشد و عند الحاجة بکار آید و بر تبارج پنجم شعبان ششصد و شصت طریقی تحریر محمد کاوه
 سنگه شش و شال زینداران به وضع خود عمل بر گننه سر و شنبه پنجم چون بحدود فرقت و بحوالی مرتبت از اظفر
 الدماء بظفر جنگ نوشته سیدیم و اقرا بنماییم بر این معنی که بنویسد منصفه میگه بخت اراضی مرد و کاشت
 شش و دویست و یک بخت اراضی کاشته فصل بیع سنده الیه داده خود ما بنایم اگر از اقدار عملی که می رسد کاشت
 شود و محصول آن به موجب قرار داد و مکرر و در اصل نمایم باین این چند کلمه بطریق محمد کاوه نوشته داده شد که
 ثانی الحال به موجب سند و مستاد قبول آید بر رانه دعای فی زمین و حکما سنده اراضی باقی پنجم شنبه
 نشان احمد علیخان حوازی چهارده بیکه اراضی بخت و کفالتی غیر ارضی و در خارج حرج لایق از رعیت بنویسد
 قصبه سر و دهنه سر کار و سطر و صفات صوبه دار الحاکم از شاه جهان آباد برضا سندی مقدر و قصبه سطر
 با تعاقب خود و هر یان و قوا و کویان بگریب کشان بحد و دار و ای معنی پیوه چاک بده حال و مشارالیه و باید
 که حاصلات از فصل لقمه سال بسال صرف و احتیاج نموده بدو و دولت ابدت و نهنگان و مرت و قدر و در
 به طاعت و اشغال بنویسد باشند عرصه طول

سلیج است
 الفی که در آن
 و در خود قبول
 کردیم اقرا
 آنکه سلیج
 نیکو و خوب
 و مساوی است
 بر گننه و
 غلخانه کمر
 نیک
 اگر آفت از
 غنی و سکو
 و در و در
 بقدر نقصان
 مجرایا هم
 نبار آن این
 چند کلمه
 بطریق قبولیت
 نوشته داده
 که
 که ثانی الحال
 سید باشد
 و عند الحاجة
 بکار آید
 و بر تبارج
 پنجم شعبان
 ششصد و
 شصت طریقی
 تحریر محمد
 کاوه
 سنگه شش
 و شال
 زینداران
 به وضع
 خود عمل
 بر گننه
 سر و شنبه
 پنجم چون
 بحدود
 فرقت و
 بحوالی
 مرتبت از
 اظفر
 الدماء
 بظفر
 جنگ
 نوشته
 سیدیم
 و اقرا
 بنماییم
 بر این
 معنی که
 بنویسد
 منصفه
 میگه
 بخت
 اراضی
 مرد و
 کاشت
 شش و
 دویست
 و یک
 بخت
 اراضی
 کاشته
 فصل
 بیع
 سنده
 الیه
 داده
 خود
 ما
 بنایم
 اگر
 از
 اقدار
 عملی
 که
 می
 رسد
 کاشت
 شود
 و
 محصول
 آن
 به
 موجب
 قرار
 داد
 و
 مکرر
 و
 در
 اصل
 نمایم
 باین
 این
 چند
 کلمه
 بطریق
 محمد
 کاوه
 نوشته
 داده
 شد
 که
 ثانی
 الحال
 به
 موجب
 سند
 و
 مستاد
 قبول
 آید
 بر
 رانه
 دعای
 فی
 زمین
 و
 حکما
 سنده
 اراضی
 باقی
 پنجم
 شنبه
 نشان
 احمد
 علیخان
 حوازی
 چهارده
 بیکه
 اراضی
 بخت
 و
 کفالتی
 غیر
 ارضی
 و
 در
 خارج
 حرج
 لایق
 از
 رعیت
 بنویسد
 قصبه
 سر
 و
 دهنه
 سر
 کار
 و
 سطر
 و
 صفات
 صوبه
 دار
 الحاکم
 از
 شاه
 جهان
 آباد
 برضا
 سندی
 مقدر
 و
 قصبه
 سطر
 با
 تعاقب
 خود
 و
 هر
 یان
 و
 قوا
 و
 کویان
 بگریب
 کشان
 بحد
 و
 دار
 و
 ای
 معنی
 پیوه
 چاک
 بده
 حال
 و
 مشارالیه
 و
 باید
 که
 حاصلات
 از
 فصل
 لقمه
 سال
 بسال
 صرف
 و
 احتیاج
 نموده
 بدو
 و
 دولت
 ابدت
 و
 نهنگان
 و
 مرت
 و
 قدر
 و
 در
 به
 طاعت
 و
 اشغال
 بنویسد
 باشند
 عرصه
 طول

حدود و اراضی
 به ششصد و شصت و شش طریقی تحریر قیاس است سنگه گلابی رام سنگه زینداران و فیض بیک
 تحریر فی التایخ هفتم شهر شعبان کشته امیری مطابق سده فلان طریقی تحریر چیتسک سنگه نهم علیخان
 قاور واد خان ساکن موضع فلان اگر گننه فلان پنجم سلیج چهارده روه پیوه که نصف آن هفت و شش
 و کان ادمیون ساد و حوام فی رویه پنجم آنه سو و نام و اگر متفر که در و بطریق قرض گرفته ام اقرا آنکه
 از که مع سب و بیل سطر و نیک و در و پیوه ما به و اگر سیداده با ششم بیع ندر بسیار بنایم باین این چند کلمه بطریق
 سنگه نوشته داده شد که ثانی الحال سید باشد و عند الحاجة بکار آید و بر تبارج پنجم شعبان ششصد و شصت طریقی تحریر محمد کاوه
 به شش و شال زینداران به وضع خود عمل بر گننه سر و شنبه پنجم چون بحدود فرقت و بحوالی مرتبت از اظفر
 الدماء بظفر جنگ نوشته سیدیم و اقرا بنماییم بر این معنی که بنویسد منصفه میگه بخت اراضی مرد و کاشت
 شش و دویست و یک بخت اراضی کاشته فصل بیع سنده الیه داده خود ما بنایم اگر از اقدار عملی که می رسد کاشت
 شود و محصول آن به موجب قرار داد و مکرر و در اصل نمایم باین این چند کلمه بطریق محمد کاوه نوشته داده شد که
 ثانی الحال به موجب سند و مستاد قبول آید بر رانه دعای فی زمین و حکما سنده اراضی باقی پنجم شنبه
 نشان احمد علیخان حوازی چهارده بیکه اراضی بخت و کفالتی غیر ارضی و در خارج حرج لایق از رعیت بنویسد
 قصبه سر و دهنه سر کار و سطر و صفات صوبه دار الحاکم از شاه جهان آباد برضا سندی مقدر و قصبه سطر
 با تعاقب خود و هر یان و قوا و کویان بگریب کشان بحد و دار و ای معنی پیوه چاک بده حال و مشارالیه و باید
 که حاصلات از فصل لقمه سال بسال صرف و احتیاج نموده بدو و دولت ابدت و نهنگان و مرت و قدر و در
 به طاعت و اشغال بنویسد باشند عرصه طول

۵۱
 داکٹر محمد رفیع
 ۱۲ ستمبر ۱۹۵۱

مجلس

[illegible]

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

تا توان ساز عرف آب طوفان مهاجرت دالام مکنات تسکین المام گردانید عبت کشی نکستگاه
 ای با شکر طریقه خبر و باشد که بارینم آن بارت شهنشاد و ربابه شهنشاد و در دفران ایضا در عبت
 حالیکه بر دل نپذیرد که بشدت و دلالتی که بر خاطر اندر رود و او که شمع و ده ناله ای بر اتصال این
 بوستان غولی و گلشن گلستان مطهری و در و مجرب است بل این غزل غزل از ناله سیکه نای نیزند و طوط
 جان اسیر بر شانه اندر غنچه جان بال و دل نمی کشاید و در بوستان باطله نیز از آه سحری نفسی می زد
 و در بهارستان در و نم خرابه نیان دیده گردان آبیاری نمی سازد و شاد و فیکه گلستان کامران
 به بهار ملاقات بهمانی از رونق تازه گیرد و فرخ هنگامیکه پنجم سر و شمع بر او میخورد و زینتی بی اندازه
 پذیرد و اگر گاهی گاهی تا الفصای است مفارقت با بهای گلستان سحر است که لبی بکتابی پیشام
 گیر گلی رسد از لایح آخرت سیر می باشد بعد از ششای نادانی نخواهد بود ایضا و البرجان پر و زو
 فرقت و مهاجرت آن سر و گلستان شادمان و زلال بوستان کامران طرز حالتی برین محبت کرین
 طاری سار است که گاهی در و در مفارقت آن در و فرمودشان که در بحالت یا رنگسار و روشن کرد
 میگذرانند و وقتی خاطر ملاک اش را با سید فرقت حاصل می رسد اصلت سر را با سید محبت آن سر و تعلیم
 حسن که تنهایی تنهایی آنجا و منزل حال است به سبب محبت و طمانینه می گرد و دنیا که تا کی
 درین بینش گذرانده و هیچ و نمی بد که فتاب عالم را با فراق جهانی که در عبت روحانی عبارت
 از نیست بگردم وقت سر را با فاضلت از فراق از روی منیر بود و خمیر تا به منظم بخیر می بود و سیم شوق
 سدی دست که ناکست بل بارند و می دست و بیاری بر آن غبار گردیم و مگر برساند و اگر
 دوست و تیرا بر تیر تمام دنیا ای کشیده را که حالت دل برین گفت و در و در دست و زیاده شیان
 و در دفران ایضا شوق و روی را درین شوق است که ای شوق است و درین فقرات جالبین اند
 به غایتیکه یک درین زمانه پر به از مردم عرفت و دوستی نفس منگی خلافت قانار محبت رسد است
 ظاهر می هم از آنکه دوست منوی نشان داده اند اگر گاهی خبر می کشد که نا محبت لایق است
 سر و فراق می که آنجا و منزل پیشینه باشند بعد از اشتیاق نخواهد شد و در حجاب خط است
 و لبها سر شوقی شوق صانع بهر آن الطاف نشان سلامت ایضا و طمانینه شیان
 سر و در دست محبت و تیرا بر تیر تمام دنیا ای کشیده را که حالت دل برین گفت و در و در دست و زیاده شیان

[illegible]

امروز وصول گردید چون خبر محبت عاقبت و محبت بزرگوارین باغ و دربارین آثار بسیار
 شدن بنده نفس قدیمت برگردید بدست و بیان آن حضور بندگان عالی و منفعل شدن بفرمان کذب
 پیشه و حسد اندیشه از کردار و گفتار خود با مع دیگر که گفت بود خاطر با تقضای هواخواهی لایزال
 شادمانی و محمودی ما گردید مجد است شکر و سپاس بجای آنکه الهیات بجا آورده الهیه العبد
 که نقش مراد فیروانان همی نمیکند دل سنجید و دست نشسته شد و مراد غیر از ایشان قدیم او عینا
 خیاال بود شد و جلوه نما گشت او سجدات تعالی بملوک تنهای و ستان بپیر یارینی ره زبده نصیب
 امید تو لیت که عرصه قریب بکاسیانی مطالب هر چه پیش میروی ارکان حضور در دوق انوار
 برگشت شود تفرات پناه شیخ محمد که از دست ایشان جانی در دستار هست بدیده و کلام شوق
 مستفید خدمت شریف خواهد بود چون خیلی آدم بکار هست و بهر فن پیش یار لوسی بیانت دراز
 بهر کاریکه معهود خواهد شد لحاظ و دلخواهی بتقدیم خواهد رسانید چندان در باره رفاه حالش در ابتدا
 الطاف دلی منبذول خواهند فرمود که مراد الحال بوده شاید که عنایت کرد و بهر آید این معنی محبت
 نامردی سامی در وطن هست و امینده توقع که بتقریر قاعیم محبت تمام منور و انزای خاطر خلعت
 نازشیده باشند که در عالم اخلاص رسیدن بکتابت نصیحت الملائکات است زیاده هر چه بطریق
 را بصاحب شفق مهربان که شهرت نیاورند ان سلامت بعد تبلیغ مراد بیا سبب و تنهای فرست
 سالی و صلاست که شود خاطر نه و تخمیر سبک و از سابق در مقدمه معنی داده و در اول پیران بنده
 عالی و در باره دالگشت است که شریف است با شیخ عبدالوداد به صدق اوقات گرامی شده بود و در خیر الان
 نوشته بروی الیه علم شد که تا حالت تحریر نیا ساعدی طالع و نحو است ایام خود با و صفت شفا
 زندگی و حقوق وطن اری که گردان بادیه افلاس است که از انجا ذات استوده صفات چشمه که کم
 و حسان است قطع نظر ازین که نیاورند زریه پر خست او شده باشند حالات بی بستر سالیانی
 و کثرت احتیاج و استیگاننش مقتضی نیست که بهر صورت پروا و اگر شست زمین بهر خاص
 بندگان عالی و دیگر نوشته آخر حضور که بعامل انجا موثر باشد حاصل نموده و در وصفیت
 فرمایند که در صورت دیررسی به سبب لطیفان باریش با را
 بعینه ارکان کجری بهتری شده ضائع و حزن خواهد شد

روحانی سامتی سرشته حفظ الغیب از دست نداده همیشه بحیرت و جمیعتهای صوری و معنوی
 آن منظر حسات بدرگاه و امشب الطلیات دست بدعاست او سبحانه تعالی و تقدس حسب
 مدعای رستان بیرون و رنگ دایم کامیاب بقاصدا علی ساخته بتوفیق یاد آوری مجبوران
 موفق فریاد ملاذ او سعاد احوال کساد بازاری روزگار را ربانیش و بنیش ازین و منوج
 محتاج تبرقیم و تفسیر نیست غریز القدر محمدیار که از برادران قری و دوستداران دلتی بیکار و درینولا
 بسفارش نیلانند مستفید خدمت شریف میشود آنجا که بشنا پروری و بختانوازی بهجیه رفیه
 آن عالی تبارست معذ اسفارش مخلص میرزا در لویه پر دخت او بوده باشد احتمال تولیت که
 بامری شریف تر مامور شده بتوجه گرمی مرفه الحال بوده بشکر مهربانهای سامی طلب اللسان
 و عذب البیان خواهد بود زیاده ازین بسبب آنکه نیر دخت دولت اقبال روز بر نصیب کسان
 عرضی در باب حق زینبیدار خداوند لغت سلامت از عمده سلاطین پیشین زینبیدار
 موضع شکر پور بنام بزرگام مقرر است و این عبودیت التیام نیر بارش آباد احوال و خرد و قالیق
 مانده و در عمارت فغانی بموقف ابرکاران سینه زوری برحق بنده ناهق مسلط شده هر چند
 قدومیت نهاد در سر کار صاحب مدوح استغاثه نمود لیکن بسبب نامساعدت بخت بحق خود
 نرسیده درین زمان بخت اقراران او ازو عریا پروری جناب آویزه گوش جهانیا نیست هند
 فضل و کم که بعد دریافت احوال و ثبوت حقیقت حق بقدار سیار از آفتاب دولت اقبال لایق
 عرضی و راستی عامی چه معاش احوال قدیم قدیمی غلام مصمم به خدمت میرزا نیکو نشست
 که محض تعبایات خاندنی بکامی ناکامی رسید از چندین بشوی طالع شکوئی حالت بیکارگی
 بیماری گرفته اند که دشمن بدیدن آن می لرزد و دوست میگردد و در خانه نه نان نه باری
 سفر تاب توان در غیر چه کسی احوال بیکسی بعرض خداوند لغت نمیرساند حالا در مهر کاری
 که هزاران بیکسان محتاجان پرورشی می یابند پرورش غلام عقیدت القیام چه و شوار
 بود حالا بر صورت بجز آنکه از کسی بنظر نمی آید که نظر بر بیکسی نموده زده بروری نماید
 و بر بقصد و بیکری بعرض میرساند بکپورده قدیم در حالت پر ملائمت
 نمی آید که دستگیری بنده از پادشاه شایه لعل اسیر پرورش

[illegible]

واقبال و صلح ششم اجلال تا بنده باد بر بندگان و حاکمان کتاب بر و دستور العمل در این
مشتبه باشد و آئین آئین اول عاملان و چو در بیان و تعلقات این را در وضوح را
نموده و مستقر کنند که سر و بیان حاضر شده باشند و در رعایا و رعایا که برای عرض حال بیایند که نه
در خلا و ملا راه داده و خود که شش سال و تا در اوقات حاجت متعلق بتوسط غیر می نباشند آئین هفتم
اجالان قدغن نماید که بر سال هجده مزایع دار بقصد و قلیه کشت رقیه از سبزه که رعایا بجالا
استقام کنند که هر یک بقصد طاعت در از و یا تخم زری می کوشند و نسب ساکنان شده افزونی
مزروعات بعمل آرند و از جنس اولی جنس علی بن خود تا تا اندرین لائق زریست افتاد
گذارد و اگر احدی در فرام آرد و آن کشتا در آن از اطراف و جوارب می شکو و استقامت
و ولا ساسی و خود سجا که و در باب می سبب تعهد و رعایت لازم شناسند آئین هشتم بانسای
پرگنات تا کنید نماید که هر سال موجودات مزروعات ده بده اسامی و سرحد تمام جمع را
از وی خریدی بمقتضای کفایت و خیر خواهی سرکار و زنا سبب رعایا تخم نموده و دول
جمع را بلا اجمال بذکر و الا در سال منتهی باشند آئین نهم چهارم اگر بعد تشخیص تمام جمع که مقرر شد
باشد درین باب بکس و یکان قدغن کند که تحصیل محصول بفرصت مجال شروع نموده باز خدمت
آن مطالب بعمل آرند و خود بوقت به وقت خبر گرفته تا کنید نماید که بیدار صدی از قسط بیعین
باقی نگذارند و اگر احیاناً از قسط اول قلیل موقوف داشته باشند تا کنید بکشد و قسط دوم
وصول آید و در قسط سوم و در سال تمام بیانی نمایند آئین دهم آنکه باقی سنوات را اقساطاً
در طاقت و حالت رعایا قرار ده بکس و یکان تا کنید ببلع نمایند که در وقت و بعد تحصیل می آرند
خود از هر یک و وصول آن خبر یاب باشند که از غفلت و سهواً بکار نهد و بوقت آئین یازدهم
آنکه هرگاه خود برای دریافت کیفیت پرگنات بر آید و هر وی که دارد و شود صورت فرق قانق
و اشتطاعت و قدر جمع بنظر آورد و اگر در تفریق جمع بر هر واحد حساب بعمل آمده باشد مزایع
بر استقامت آید و آنکه از و کنجایش از سخت مبلغان بر آید و در سال حال تفریق موجودات آید
خود بکشد و مستقر بکشد و بکشد تا حقیقت کافای آنرا حسن برفت آن وزارت نبا ظاهر
و انعام ملوفت بعمل عمل سرکار خاقانه شریفه بجالا آنچه از عاملان بر کار

مولد باقی در اوست
 عباسان نام کا عید
 از ان وصول وانی
 علاء نام بنام صلح
 بشود و ان صلح
 فدا کسرتان و
 سکون شین بهر و
 دینش دانستاد
 صل و داد و عبادت
 غم صلح است و غم
 یوسف و یوسف و یوسف
 ۶۶

[illegible]

عالی متعالی افزوده باشند و رسید که آنجا که از امتدای نخواه جایگزین حال چه قدر باقی نگاشته و چه مقدار بصیغه کفی است بجز اگر گفته نظر بر غیر است گذشته باز یافت نماید و آینه سوخته که هرگاه آنها بر کفالت را بحالت اصلی ظهور خواهند داد و حقیقت بعضی از احوال رسید در خود و در خواهی بهر امر رعایت خواهد شد آئین هشتم آنکه در فوطه خانه مقرر نمایند که فوطه داران روپیه سکه بسیار عالی بیکدیگر بگذرد و بر تقدیر عدم وجود این جنس و پیه شایع میان و صنی آنکه رایج بازار باشد هرگز در فوطه خانه نیندازند و اگر بدانند که از بازار گزاشیدین جنس ناقص تحصیل تدوین می کنند و به بالای موافق و حساب از رعیت گرفته تبدیل از خود عمل آید آئین نهم آنکه خدمت خود است اگر است ستادی و بار ضعی محلی رو نماید و عمل نکند بلنج کند که موجودات مزد و عات را قرار واقعی کمال احتیاط و نگاهداری نماید و مزایع وار و رسید به جمیع از روی خبر و رسمی موافق بهیت بود شخص سازد است مشرق که تقریب آن با اعتبار خود و هر ی قانگویی پاداری باشد هرگز در عمل نیارند تا سیر به رعیت بحق رسد و آید و نقصان آن باز و متغلیان اغلب بتوانند کرد آئین دهم در باب عدم بلید و رفع اخراجات از اهل المال ابواب نموده که باعث فقر و حال رعایا است با سنال و محال و بهر بیان قانون گویند تا که به بلید نموده محکات بگیرد که ریاضتی بلید و اخراجات ممنوعه معفو درگاه خلاق پناه گیر بعمل نیاید خود و همیشه خبری است باشد و اگر احدی بران اقدام نماید و از امتناع و تهدید باز نیاید حقیقت بخود رسیده تا از خدمت معزول شود و بجای می گیری نه و بهی که در آئین بیان و دهم آنکه برای تحقیق بر آدم اصلی برآمد نویسی که از حضور باین منسوب شده باشد و جوع نماید و آئین این تحقیق بر آدم خام نیست که بر آن نویس هر گام تشبیه کاغذ هستند و باری تحقیق با جبهه بهری مال اخراجات و رسومات اسامی وار رسید به بهیت از خانه محسوب ساخته و باقی بهر آن آئین عامل و زمینداران و غیره نام بنام می نویسند و تا ممکن باشد کاغذ خام تمام و بیت برگشته فراهم آورده ترجمه نماید اگر به سبب عدم وجود و پاداری یا وجبی و دیگر کاغذها صانع بهت بدست می آید آن زمان که از روی برآمد و مدت کسبه بهر سری کرده و دخل طومار کنند و باین راه باید که بعد طیار شدن طومار رسید اگر موافق دستور لفظ آدم باشد و به تصرف مالان موافق ضابطه و تصرف خود و هر ی قانگویی مقصد و پاداری آنجا که

100

سید محمد علی

100

میں نے اسے



10/10/1944

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي جعلنا من عباده الصالحين

است

۱۲

بسم الله الرحمن الرحيم

بعضی باز خود هست و در آئین و و از و هم از انجمنه امنا و کوریان و موط و اربان سر کس
 بسبب و درستی و در لخت و اینی تقدیم خدمت قیام نماید و موافق دستور یکایک اقدام و در نتیجه
 مراسم یکایک خدمتی بجا آورد و در حال ساخته نویسد که در صورت کفایت اندیشی و امانت داری
 بنیت هر چه منتهی خواهد شد و اگر خلاف آن عمل نماید حقیقت او را بجهنم برنگارد و کار خود است و منقول
 و از نوکری بر طرف شده منبری که از آنجا رو کند و از خولیش بنید تا دیگران عبرت پذیرند
 آئین ستر و هم آنکه گردآوری ستر شده کاغذ بتا کبیده تمام بوقت هنگام نماید و در عملیکه
 خود و افاضت به شش باشد روزنامه چرخش مال و سایر خناس روز بروز از برگزینات دیگر
 روزنامه چرخش و سوختن غزانه پانزده روز و در سطره تحویل فوطه و اربان و هیچ و هسلک
 و طومار جمع و مجمل و جمع خرج و جمع بندی تحویل فوطه و اربان و فاضل از رعایا بقصد بفصل
 در آمد و از آنجا خط نموده بجز نوای یکجا به تصرف شده باشد بعضی باز خود هست آورده نموده
 خانه والا ارسال دارند و کاغذ و لایف تا ربع و کاغذ ربع تا حریف موقوفه نگذارند آئین
 چهار و هم این و عامل فوطه و اربان خدمت مغزول شود و کاغذ آنرا بتا کبیده تمام گرفته چنان
 زواید الا باقی بماند و باقی آنرا و بدو نویسی که موافق قاعده و لیوانی بمعرض باز خود هست آورده
 کاغذ و لایف ستر شده و در اول ابواب بدو نویسی مال مغزول به بجزئی الا به فرستد که از محاسبه فرستد
 و در حال نمایان آئین پانزدهم آنکه نسخ و لیوانی را مطابق قاعده معروده فاضل و فصل مرتب
 بهر معتمدان و تصدیق خود بدو فوطه و الا ارسال و ستر شده باشد به المنته علی الاغاف

این کتاب در سال ۱۲۹۹
 در شهر آمل
 در روز ۱۲
 در ماه ۱۲
 در سال ۱۲۹۹
 در شهر آمل
 در روز ۱۲
 در ماه ۱۲
 در سال ۱۲۹۹



۱۲۹۹

این کتاب در سال ۱۲۹۹ در شهر آمل در روز ۱۲ در ماه ۱۲ در سال ۱۲۹۹
 در شهر آمل در روز ۱۲ در ماه ۱۲ در سال ۱۲۹۹
 در شهر آمل در روز ۱۲ در ماه ۱۲ در سال ۱۲۹۹

